



﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي﴾^{۵۲} وَإِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۳﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿۵۴﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿۵۵﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ وَلَا جُرْ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۷﴾ وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَّفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿۵۸﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿۵۹﴾ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿۶۰﴾ قَالُوا سُرَّوْدُ عَنْهُ آبَاهُ وَآثَالَفَعُلُونَ ﴿۶۱﴾ وَقَالَ لِفَتِينِهِ اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ آهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۶۲﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِيظُونَ ﴿۶۳﴾

البته این) در حالی (است) که من خودم را (بدون یاری خدا، از لغزش) دور نمی‌دانم؛ زیرا نفس (انسان) یقیناً به بدی فرمان می‌دهد؛ مگر کسی که پروردگارم به او رحم کند (و او را از وسوسه‌های نفسش حفظ کند). پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.» ۵۳ پادشاه گفت: «او را نزد من آورید تا او را (مشاور) ویژه‌ی خود کنم.» هنگامی که با او صحبت کرد، گفت: «(از) امروز تو نزد ما دارای مقام و منزلت و مورد اعتماد هستی.» ۵۴ (یوسف) گفت: «مرا، سرپرست خزاین (و منابع اقتصادی) این سرزمین قرار بده؛ زیرا من حافظ (منافع کشور) و (برای اداره‌ی آن) بسیار دانا هستم.» ۵۵ این چنین به یوسف در آن سرزمین جایگاه و قدرت دادیم؛ به طوری که در هر جا از آن که می‌خواست، اقامت می‌کرد. (آری،) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم، می‌رسانیم و پادشاه نیکوکاران را تباه نمی‌کنیم. ۵۶ البته پادشاه آخرت برای

کسانی که ایمان آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کردند، بهتر است. ۵۷ (خشک‌سالی فرا رسید) و برادران یوسف (به مصر) آمدند آنگاه نزد او آمدند، پس او آنان را شناخت؛ در حالی که آنان او را نشناختند. ۵۸ هنگامی که بار و توشه‌شان را بر (مركب‌های) آنان سوار کرد، گفت: «(نوبت آینده)، برادر پدری‌تان را نزد من آورید. مگر نمی‌بینید که من سهمیه‌ها را تمام و کمال می‌دهم و من بهترین میزبان هستم؟» ۵۹ و اگر او را نزد من نیاورید، در پیش من هیچ سهمیه‌ای نخواهید داشت، و (اصلاً) نزدیک من نشوید.» ۶۰ گفتند: «(به هر ترفندی شده، آمدن) او را با اصرار و نرمی از پدرش خواهیم خواست و حتماً ما (این کار را) می‌کنیم.» ۶۱ (یوسف) به خدمت‌کارانش گفت: «سرمایه‌ی آنان را (که در مقابل غله پرداخت کرده‌اند) در خورجین‌هایشان بگذارید. باشد که وقتی نزد خانواده‌شان بازگشتند، آن را بشناسند؛ به امید این که بازگردند.» ۶۲ پس هنگامی که نزد پدرشان بازگشتند، گفتند: «پدرجان، (برای سفر بعدی، گرفتن) سهمیه‌ی ما، (بدون وجود برادر کوچک‌تر) ممنوع شد. بنابراین، برادرمان را با ما بفرست تا پیمانانه (غله) بگیریم، و ما یقیناً از او محافظت خواهیم کرد.» ۶۳

۵۵۵۴ . یوسف؛ خزانه‌دار دستگاه طاغوت

بعد از آزادی یوسف از زندان، پادشاه گفت: یوسف را نزد من آرید تا خاص و خالص برای خودم قرارش دهم. چون او را آوردند، شاه بدو گفت: با کمالاتی که ما در تو دیدیم، تو امروز مکانتی مطلق داری و در آنچه بخواهی، آزادی و بر هیچ جمیع شئون مملکت بدون هیچ محدودیتی امین هستی. این در حقیقت حکم و فرمان وزارت و صدارت یوسف بود. بعد از این فرمان، یوسف از شاه خواست که او را به وزارت مالیه و خزانه‌داری منصوب کند تا امور مالی کشور و ارزاق را به مباشرت خود اداره کند. ارزاق را جمع‌آوری کند و برای سال‌های بعد که به تعبیر خود او سال‌های قحط خواهد بود و مردم دچار گرانی و گرسنگی خواهند شد، ذخیره کند و خودش با دست خودش آن ذخیره‌ها را در میان مردم تقسیم کند و به هر يك، آن مقداری را که استحقاق دارد، بدهد و از حیف و میل جلوگیری کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۲۷۳-۲۷۴).

یوسف نیک می‌دانست که يك ریشه‌ی مهم نابسامانی‌های آن جامعه‌ی آکنده از ستم، در مسائل اقتصادی‌اش نهفته است. اکنون که آن‌ها به حکم اجبار سراغ او آمده بودند، بهتر دید که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد. البته خود را متصف به صفات لازم برای تصدی این پست یعنی حفیظ و علیم بودن می‌دانست. امام رضا (ع) در تبیین معنای این دو صفت فرموده است: «یعنی حافظ بر اموال و عالم به هر زبان بود.» (عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۱۲۸).

یوسف چرا همکاری با دستگاه طاغوت را پذیرفت؟

در پاسخ بدین سؤال که چرا یوسف دعوت به همکاری پادشاه مشرک مصر را پذیرفت، می‌توان گفت: ۱- او که انسانی حفیظ و علیم (امین و آگاه) بود، عهده‌دار این منصب شد تا بیت‌المال را که مال مردم بود، به نفع آن‌ها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد و به‌ویژه حق مستضعفان را که در بیشتر جوامع پایمال می‌شود، به آن‌ها برساند؛ ۲- او از طریق علم تعبیر خواب می‌دانست که مردم مصر به‌زودی با يك بحران شدید اقتصادی روبه‌رو خواهند شد که بدون برنامه‌ریزی دقیق و نظارت از نزدیک ممکن است جان گروه زیادی از آنان بر باد رود. بنابراین، نجات يك ملت و حفظ جان انسان‌های بی‌گناه ایجاب می‌کرد که از فرصتی که به دست یوسف افتاده بود، به نفع همه‌ی مردم، به‌ویژه محرومان، استفاده کند؛ چراکه در

يك بحران اقتصادی و قحط، پیش و بیش از همه، جان آن‌ها به خطر می‌افتد و نخستین قربانی بحران‌ها، آن‌ها هستند؛ ۳- در مباحث فقهی و در باب قبول ولایت ظالم نیز داریم که پذیرش پست و مقام در حکومت ظلمه، همیشه حرام نیست؛ بلکه گاهی مستحب یا حتی واجب است. این در صورتی‌ست که منافع پذیرش آن و مرجحات دینی‌اش بیش از زیان‌های ناشی از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی می‌خوانیم که ائمه‌ی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقظین که از یاران امام هفتم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون‌الرشید را به اجازت‌ی امام پذیرفته بود) چنین اجازت‌ی را داده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۷).

به هر صورت، قبول یا رد این‌گونه پست‌ها، تابع قانون اهم و مهم است، و باید سود و زیان دینی و اجتماعی آن سنجیده شود؛ چه بسا مانند جریان یوسف، فرجامش خلع ید ظالم باشد؛ یا مانند جریان مؤمن آل‌فرعون، سرچشمه‌ی انقلاب‌ها و قیام‌های بعدی شود؛ یا سنگر و پناهگاهی برای مظلومان و محرومان باشد تا از فشار دستگاه روی آن‌ها کاسته شود. در این باره، امام کاظم (علیه‌السلام) فرموده است: «کفاره‌ی همکاری با حکومت ظالم، برآوردن خواسته‌های برادران است.» (سفینه‌ی البحار، ج ۲، ص ۲۵۲). البته گاهی نیز به سبب نادانی و سهل‌انگاری، نتیجه‌ی این رفتار، تقویت دستگاه ظلمه است (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۸). از این رو عالم آل‌محمد امام رضا (علیه‌السلام) چون متوجه بودند که دستگاه ظالم مأمون عباسی، در پی سوء استفاده‌ی سیاسی از آن‌جناب است، اگرچه ولایت‌عهده‌ی مأمون را به اجبار پذیرفتند، طوری رفتار کردند که وجود ایشان در دستگاه ظلمه، این تلقی را در مردم ایجاد نکند که حکومت مأمون از مشروعیت الهی برخوردار است. ایشان در پاسخ کسانی که به امام ایراد می‌گرفتند که چرا با آن‌همه زهد و بی‌اعتنایی‌تان به دنیا، مقام ولایت‌عهده‌ی مأمون را پذیرفته‌اید، می‌فرمودند: «آیا پیامبر برتر است یا وصی پیامبر؟» آنان در پاسخ عرض می‌کردند: پیامبر افضل است. باز ایشان می‌فرمودند: «آیا مسلم افضل است یا مشرک؟» عرض می‌کردند: مسلم. در نهایت، ایشان نتیجه می‌گرفتند: «عزیز مصر، مشرک بود، و مأمون - به‌ظاهر - مسلمان است. یوسف خود پیامبر بود، و من، وصی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستم. یوسف خود از عزیز مصر خواست که او را بر خزاین مصر قرار دهد و گفت من حفیظ و علیم‌ام؛ در حالی که من مجبور به پذیرفتن این مقام شدم.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۶).



قَالَ هَلْ أَمِنْتُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ
 فَاللَّهُ خَيْرٌ حَلِيفًا وَهُوَ رَحِيمٌ الرَّحْمِينِ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا
 مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا بَانَا
 مَا نَبِغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
 أَخَانًا وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَ
 مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ
 بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾
 وَقَالَ يَبْنَئِي لَأَتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ
 مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ
 إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
 ﴿٦٧﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي
 عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
 قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوْعٌ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
 لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ
 قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئْسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

(یعقوب) گفت: «آیا (گمان می‌کنید) فقط مانند گذشته که شما را نسبت به برادرش (یوسف) امین شمردم، شما را نسبت به او امین شمارم؟ (نه. او را به خدا می‌سپارم؛ زیرا خداوند، بهترین محافظ است و او مهربان‌ترین مهربانان است.» ۶۴ هنگامی که کیسه‌ی (گندم) خود را گشودند، چنین یافتند که سرمایه‌شان (که در مقابل غله پرداخت کرده بودند) به خودشان بازگردانده شده است. گفتند: «پدرجان، دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانده شده است. (از این سرمایه کمک می‌گیریم) و برای خانواده‌مان مواد غذایی می‌آوریم و از برادرمان محافظت می‌کنیم و (با بودن او، یک بار شتر (بر سهمیه‌مان) می‌افزاییم. این، سهمیه‌ی ناچیزی‌ست و) برای ما کافی نیست.» ۶۵ (یعقوب) گفت: «او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که پیمانی محکم (که با سوگندی) از جانب خدا (آمیخته

شده،) با من ببندید که حتماً او را (در هر حالی) نزد من خواهید آورد؛ مگر این‌که گرفتار مرگ یا مشکل طاقت‌فرسایی شوید.» پس هنگامی که با او پیمان بستند، گفت: «خداوند، ناظر و مراقب گفتار ماست.» ۶۶ (یعقوب) گفت: «پسرانم، از یک دروازه، وارد (شهر) نشوید و از دروازه‌های مختلف وارد شوید. با این حال، من نمی‌توانم چیزی از (قضا و قدر) خدا را از شما دور کنم؛ (زیرا) حکم‌رانی (بر آفرینش)، فقط برای خداست. تنها بر او توکل می‌کنم، و توکل‌کنندگان فقط باید بر او توکل کنند.» ۶۷ هنگامی که از همان جایی که پدرشان به آنان فرمان داده بود، وارد (شهر) شدند، (آنچه می‌بایست رخ می‌داد، بر سرشان آمد و پدرشان) نمی‌توانست چیزی از (قضا و قدر) خدا را از آنان دور کند. البته (خداوند) خواسته‌ای را که در جان یعقوب بود، برآورده کرد (و گرفتاری برادران را مقدمه‌ی رسیدن یوسف به یعقوب قرار داد)، و به‌راستی او علم (فراوانی) به واسطه‌ی تعلیم ما داشت؛ ولی بیشتر مردم (چنین علمی را) نمی‌دانند. ۶۸ هنگامی که نزد یوسف آمدند، برادرش را در کنار خود جای داد (و) گفت: «من (همان) برادر (مادری) تو هستم؛ پس (دیگر) به سبب کارهایی که می‌کردند، اندوهگین نباش.» ۶۹

نکاتی در باب توسل به اسباب

۱- معنای توکل به غیر، این است که آدمی، غیر خود را بر امری از امور تسلط دهد که آن امر، هم با شخص متوکل ارتباط و نسبت دارد، هم با موکل؛ ۲- چون اسباب عادی در تأثیر خود مستقل و در ذات خود بی‌نیاز و بی‌احتیاج به غیر خود نیستند، کسی که در مقاصد و اغراض زندگی‌اش بدان‌ها متوسل می‌شود، در عین توسلش به آن‌ها ناچار است که متوکل به غیر آن‌ها و سببی فراتر از آن‌ها بشود تا آن سبب، سببیت این اسباب عادی را سبب شود، و در نتیجه، سببیت این‌ها کامل شود؛ ۳- آن سببی که تمامی اسباب در سببیت خود بدو نیازمندند، خدای سبحان است.

نتیجه‌ی توسل یعقوب به اسباب

وسيله‌ای که یعقوب بدان متوسل شد، یعنی توصیه به وارد شدن فرزندانش به مصر از درهای متعدد، بلاي متفرق شدن ایشان را دفع نکرد و قضاء و قدر خدا را برنگرداند؛ چراکه عزیز مصر، یک برادرشان را به جرم ساختگی دزدیدن پیمانۀ توقیف کرد، و برادر بزرگ‌ترشان هم که از دیدار دوباره پدر بدون بنیامین شرمندۀ بود، در مصر از ایشان جدا شد و همان‌جا ماند. در نتیجه، هم جمعشان پراکنده شد و هم عددشان کاهش یافت. بنابراین، یعقوب و توصیه‌اش، ایشان را از خدا و لطفش بی‌نیاز نکرد.

این‌که خداوند نقشه‌ی یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام را بی‌اثر و قضای خود (جدا شدن دو برادر از جمع برادران) را حاکم کرد، برای این بود که می‌خواست حاجتی را که یعقوب در دل و در نهاد خود داشت (ملاقات دوباره‌ی فرزندش یوسف)، برآورد. از همین رو خداوند سببی را که یعقوب برای محافظت فرزندانش بدان متوسل شد، وسیله‌ای قرار داد تا او را به یوسف برساند؛ زیرا در پی بازداشت یکی از برادرانشان، بقیه به کنعان برگشتند و دوباره نزد یوسف رفتند و در برابر سلطنت و عزتشان اظهار ذلت نمودند و التماس کردند، و او خود را معرفی کرد و پدر و سایر بستگان خود را به مصر آورد، و پس از مدت‌ها فراق، پدر و برادران به وی رسیدند و گرد هم آمدند.

خداوند نیز یعقوب را در وسیله‌ای که بدان توسل جست (سفارش به فرزندان)، تصدیق کرده، توکلش را ستود و فهماند که برای همین جهات، حاجت درونی‌اش را برآورده است؛ گرچه یعقوب نیز با علم موهبتی که از ناحیه‌ی خدا داشت، بلا و گرفتاری فرزندانش را پیش‌بینی کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۲۹۷-۳۰۱). / ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۶۷-۶۸. رفتار موحدانه یعقوب در توسل به اسباب

در آن موقع که فرزندان یعقوب، مجهز و آماده‌ی سفر به مصر شدند تا برادرشان یوسف را زیارت کنند و بنیامین را نیز نزد او برند، برای خداحافظی در برابر یعقوب صف کشیدند. او به‌الهام درک کرد که این پیوستگی، آن هم با این وضع و هیأت جالب توجه‌ی که دارند، به‌زودی از بین می‌رود و از عدد ایشان کم می‌شود؛ چراکه مردم، ایشان را چشم می‌زنند، یا به آنان حسد می‌ورزند، و برای خاموش کردن آتش حسد خود، وسیله‌ی از بین بردن آنان را فراهم می‌کنند؛ یعنی برای شکستن اتفاقشان توطئه می‌چینند، یا به قتلشان می‌رسانند. پس چون بر جانشان ترسید، سفارش کرد که هرگز تظاهر به اجتماع نکنند، و زنه‌اشان داد که از یک دروازه وارد شهر شوند، و دستور داد که از درهای متفرق وارد شوند تا شاید بلاي تفرقه و کم شدن عدد از ایشان دفع شود.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باب چشم‌زخم فرموده‌اند: «چشم حق است و اثر دارد. چشم، قلّه‌های کوه را فرود می‌آورد.»؛ یعنی قدرت و اثر چشم به حدیست که می‌تواند قلّه‌ی مرتفع کوه را به زیر آورد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۲۵۹).

البته برخی نیز قائل‌اند که این دستور، در حکم یک دستور مهم اجتماعی برای بدرقه به فرزندان است، و آن این‌که گم‌شده‌ی خود را از یک در نجویند؛ بلکه از درهای متعدد وارد شوند (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۰).

دست خداوند؛ بالاتر از تمام اسباب

یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام اسباب، از جمله وارد شدن از درهای متعدد را برای دفع بلا مستقل نمی‌دانست و معتقد بود که این اسباب، کسی را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند و بدون حکم و اراده‌ی خدا اثری ندارد. پس حکم جز برای خدای سبحان نیست، و این اسباب، اسبابی ظاهری هستند که اگر خدا اراده کند، صاحب اثر می‌شوند. این، مسیریست که هر عاقل رشیدی باید آن را سیره‌ی خود قرار دهد؛ زیرا اگر انسان دچار گمراهی نباشد، می‌بیند و احساس می‌کند که نه خودش مستقلاً می‌تواند امور خود را اداره کند، و نه اسباب معمولی که در اختیار اوست، می‌توانند مستقلاً او را به مقصدش برسانند؛ بلکه باید در همه‌ی امورش به وکیلی التجا یابد که اصلاح آموزش به دست اوست، و اوست که به بهترین وجهی آموزش را تدبیر می‌کند، و آن وکیل، همان خدای قاهریست که هیچ چیز بر او قاهر نیست، و خدای غالبیست که هیچ چیز بر او غالب نیست؛ هر چه بخواهد، می‌کند، و هر حکمی را که اراده کند، انفاذ می‌فرماید.



فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رِجْلِ أَخِيهِ
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسْرِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا
وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ
الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا
تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا
سَرِقِينَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُمْ إِنْ كُنْتُمْ كَذِبِينَ ﴿٧٤﴾
قَالُوا جَزَاؤُهُمْ مَنْ وُجِدَ فِي رِحْلِهِ فهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا
مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ
أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ
نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ
فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفَ فِي نَفْسِهِ
وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا
تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَكَ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا
فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

هنگامی که بار و توشه‌شان را بر (مرکب های) آنان سوار کرد، جام (سلطان) را در خورجین برادرش گذاشت. آنگاه ندا دهنده‌ای صدا زد: «ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.» ۷۰ (برادران) در حالی که رو به سوی مأموران کردند، گفتند: «چه گم کرده‌اید؟» ۷۱ گفتند: «پیمان‌های شاه را (که) جامش نیز هست،) گم کرده‌ایم و (یوسف گفته) هر کس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) دارد و من (خود) ضامن آن‌ام.» ۷۲ (برادران یوسف) گفتند: «به خدا سوگند که شما به درستی می‌دانید که ما برای تبه‌کاری به این سرزمین نیامده و ما دزد نیستیم.» ۷۳ (مأموران) گفتند: «اگر دروغ بگویید، مجازاتش چیست؟» ۷۴ (برادران) گفتند: «(بر اساس سنت ما،) مجازات دزدی این است که (جام پادشاه) در خورجین هر کس پیدا شود، خودش کیفر آن خواهد شد (و برده‌ی کسی می‌شود که از او دزدی کرده است). ما ستم‌کاران را بدین‌صورت

مجازات می‌کنیم.» ۷۵ پس قبل از (بررسی) بار برادرش، به (بررسی) بار برادران دیگر رو کرد. آنگاه آن را از بار برادرش بیرون آورد. این چنین به یوسف راه چاره را یاد دادیم و (کارش را) تدبیر کردیم؛ (زیرا) برای او امکان نداشت که برادرش را بر اساس قانون پادشاه بازداشت کند؛ مگر به خواست خدا. هر کس را بخواهیم (و شایسته ببینیم)، در مراتب و درجاتی بالا می‌بریم، و بالاتر از هر صاحب دانشی، شخصی بسیار دانا وجود دارد. ۷۶ (برادران یوسف) گفتند: «اگر دزدی کرده، (تعجبی ندارد؛ زیرا) بیشتر برادری داشت که (او هم) دزدی کرده بود.» و یوسف این (گفته) را در دلش پنهان کرد و برایشان آشکار نکرد (و با خود) گفت: شما بدترین وضعیت را دارید و خداوند از توضیحات شما آگاه‌تر است. ۷۷ گفتند: «ای عزیز (مصر)، او پدری بسیار پیر و والامقام دارد. بنابراین، یکی از ما را به جای او بازداشت کن؛ چه این‌که به نظر ما، تو از نیکوکاران هستی.» ۷۸

۷۰-۷۶. تبیین ماهیت جریان انتساب دزدی به برادران یوسف

زمانی که برادران یوسف نزد او آمدند، یوسف برای این که برادر مادری اش بنیامین را نزد خود نگاه دارد، دست به حيله‌ای زد تا در روزی که می‌خواهد خود را معرفی کند، برادرش نیز مانند خودش متنعم به نعمت پروردگار و مکرم به کرامت او بوده باشد.

حيله ی یوسف این بود که هنگامی که بارهای غلات برای برادرانش آماده شد، دستور داد پیمانه‌ی گران‌قیمت مخصوصی را مخفیانه درون بار برادرش بنیامین بگذارند. در این هنگام، مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانه‌ی مخصوص و گران‌قیمت نیست؛ در حالی که پیشتر در دست آن‌ها بود. پس همین که قافله آماده‌ی حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله، شما سارق هستید. برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند؛ چراکه هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند! بنابراین رو به آن‌ها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده‌اید؟ گفتند: ما پیمانه‌ی سلطان را گم کرده و به شما ظنین هستیم (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۵).

اکنون سؤال این است که «آیا کاری که یوسف صدیق با برادرانش کرد، انتساب سرقت و افترا به آنان نبود؟».

گفتار یوسف، منافاتی با عصمت انبیا ندارد

با این دلایل روشن می‌شود که این عمل یوسف با عصمت وی هیچ منافاتی نداشته است:

۱- هیچ مانعی برای این نیست که گوینده به جمعی چیزی را نسبت دهد که متوجه بعضی از افراد آن جمع است؛ البته به شرطی که افراد آن جمع، در این خطاب، از یکدیگر متمایز نباشند. در آیه‌ی شریف، خطابی متوجه برادران یوسف شد؛ در حالی که بنیامین هم در میان آن‌ها بود، و عملی که در آیه سرقت نامیده شده و همان وجود جام در بار بنیامین است، تنها مربوط به او بود و نه به همه‌ی جماعت؛ لکن چون هنوز او از دیگران متمایز نشده بود و مشخص نبود که سارق کیست، جایز بود که خطاب سرقت متوجه جماعت شود، و گفته شود که ای گروه، شما دزدید. معنای حقیقی چنین خطابی این است که جام سلطنتی گم شده و یکی از شما آن را دزدیده که تا تفتیش نشود، معلوم نمی‌شود کدام یک از شما دزد است.

۲- بنیامین، پیشتر، از این نقشه باخبر بود. برای همین، از

اول تا به آخر هیچ حرفی نزد و این دزدی را انکار نکرد و حتی اضطراب و ناراحتی هم به خود راه نداد؛ چون دیگر جای انکار یا اضطراب نبود؛ زیرا برادرش یوسف خود را بدو شناسانده و او را تسلیم داده و دلخوش کرده و بی‌شک به او گفته بود که من این کید و نقشه را برای نگهداری تو به کار می‌برم. پس اگر او را دزد خواند، در نظر برادران به او تهمت زد و نه در نظر خود او چراکه از منظر برادران، بنیامین دزد بود و یوسف او را از منظر برادران دزد خواند. خلاصه این که این نام‌گذاری و اتهام، جدی و حقیقی نبود؛ بلکه توصیفی صوری بود که مصلحت لازمی آن را اقتضا می‌کرد.

۳- گوینده‌ی این کلام، خود یوسف نبود؛ بلکه اعلام‌کننده‌ی آن از جانب او بود.

با در نظر داشتن این جهات، گفتار یوسف، جزء افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبود که با عصمت انبیا منافات داشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۳۰۳-۳۰۴).

البته دیگر مفسران نیز دلایل دیگری آورده‌اند:

۱- گوینده‌ی جمله، یکی از کارمندان یوسف بوده که پیمانه را گم کرده و چون مسئول حفظ اثاث بوده، بدون اطلاع یوسف فریاد زده که شما کاروانیان، دزدید، و خود یوسف چنین دستوری نداده، و مسئول حفظ اثاث هم اطلاع نداشته که یوسف دستور داده پیمانه را در بار و بنه‌ی یکی از کاروانیان بگذارند؛ ۲- یوسف دستور داده آن جارچی جار بزند که شما کاروانیان، دزدید؛ لیکن مقصودش این نبوده که پیمانه‌ی ما را دزدیده‌اید؛ بلکه این بوده که شما برادران یوسف را از پدرش دزدیدید و به چاه انداختید؛ ۳- جمله، استفهامی و پرسشی‌ست؛ یعنی آیا شما دزد هستید؟ (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۲، صص ۲۶۶-۲۶۷).

یوسف، کید خود را چنین تکمیل می‌کند

یوسف طبق قانون مصر نمی‌توانست بنیامین را نزد خود نگاه دارد؛ زیرا در قانون مصریان، حکم سارق این نبود که برده‌ی صاحب مال شود؛ بلکه طبق قوانین مصر، دزد را می‌زدند و به زندان می‌افکندند. برای همین، یوسف به امر خدا این نقشه را برای برادرانش کشید که پیمانه را در خورجین بنیامین بگذارد و سپس اعلام کند که شما سارق‌اید؛ آنگاه ایشان انکار کنند، و او بگوید: اگر مال گم‌شده در خورجین یکی از شما بود، کیفرش چیست. ایشان هم بگویند: کیفر سارق در دین ما این است که برده‌ی صاحب مال می‌شود. یوسف هم سارق را با قانون دینی خودشان کیفر دهد و برادرش را نزد خود نگه دارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۳۰۸). / ب



قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْتًا مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ لِيَ آجِبُ أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٧٨﴾ ارْجِعُوا إِلَى آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾ وَسَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٨٣﴾ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفِي عَلَى يُوسُفَ وَإِصْصَتَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَدْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

(یوسف) گفت: «از بازداشت کسی جز آن که وسیله مان را نزد او یافته ایم، به خدا پناه می‌بریم. در این صورت (نیز) بی‌گمان ستم‌کار خواهیم بود.» ۷۹ هنگامی که کاملاً از او نومید شدند، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگ‌شان گفت: «مگر نمی‌دانید که پدرتان پیمانی محکم (که با سوگندی) از جانب خدا (آمیخته شده)، از شما گرفته است، و پیشتر (نیز) در مورد یوسف کوتاهی کردید؟ پس من از این سرزمین جدا نخواهم شد مگر این که پدرم به من اجازه دهد، یا خدا در باره‌ی من قضاوت کند (و فرمان خروج از این سرزمین را بدهد)، و او بهترین داور است. ۸۰ نزد پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان، پسرت دزدی کرد، و ما فقط طبق آنچه می‌دانستیم، گواهی دادیم و ما از غیب (و اتفاقاتی که رخ داد)، آگاه نبودیم؛ ۸۱ از (مردم) شهری که در آن بودیم و از کاروانی

که همراهش آمدیم، بپرس، و حقیقتاً ما راست می‌گوییم.» ۸۲ (یعقوب) گفت: «(مطلب این نیست)؛ بلکه (پیش از این‌ها، هوای) نفس شما، کار (زشتی) را برایتان آراست (، و این‌ها، ادامه‌ی آن ماجراست)، و (صبر من، صبری زیباست. امید است که خدا همه‌ی آنان را نزدم بیاورد؛ زیرا اوست که بسیار دانا و حکیم است.» ۸۳ به آنان پشت کرد و گفت: «افسوس بر (فراق) یوسف!» و چشمانش از اندوه (و گریه‌ی شدید) سفید شد (و نابینا شد) و لبریز از خشم و ناراحتی بود؛ ولی آن را فرو می‌خورد. ۸۴ (پسرانش) گفتند: «به خدا سوگند، آن قدر از یوسف یاد می‌کنی تا این‌که مریض شوی و در آستانه‌ی مرگ قرارگیری، یا هلاک شوی.» ۸۵ گفت: «من از غم طاقت‌فرسا و اندوهم، تنها نزد خدا شکوه می‌برم و چیزی از جانب خدا می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ ۸۶



۸۰ - ۸۴ . دامان انبیای الهی، از هر گناه و اشتباهی

میراست

زمانی که برادران یوسف خبر دستگیر شدن بنیامین به علت سرقت و ماندن برادر بزرگشان در مصر را برای پدر آوردند و برگشت خود را توجیه کردند، یعقوب برآشفت و به آنان گفت: «هوس‌های نفسانی شما، مسأله را در نظرتان چنین نمایانده و تزیین کرده است.»

یعقوب به فرزندانش تهمت نزد

این سؤال پیش می‌آید که «آیا یعقوب به آن‌ها تهمت زده است؛ این تهمت که من اعتقاد ندارم مطلب چنان باشد که شما می‌گویید و خیال می‌کنم این نیز از تسویلات نفسانی شماست؟» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۲۸۰)؛ یعنی یعقوب تنها به سبب سابقه‌ی بد آن‌ها به آن‌ها سوء ظن برد و یقین کرد که آن‌ها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است؟ در پاسخ باید گفت:

۱- این کار، نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، از افراد عادی نیز پسندیده نیست که تنها کسی را با یک سابقه‌ی سوء، مجرم قطعی بدانند؛ با این که طرف مقابل، شواهد و قراینی برای اثبات مدعای خود آورده و راه تحقیق نیز بسته نیست؛ ۲- یعقوب با فراست خدادادی‌اش پیش‌بینی کرد که این ماجرا، ناشی از تسویلات و اغواوات نفسانی ایشان بوده، و واقعاً نیز چنین بود؛ زیرا جریان دستگیر شدن برادر یوسف، از جریان خود یوسف ناشی شده بود؛ که آن هم از تسویل و اغوای نفسانی برادران به وقوع پیوسته بود. برای همین، یعقوب، برنگشتن بنیامین را به تسویلات نفسانی مستند نکرد؛ بلکه برنگشتن او و برادر بزرگ‌تر را بدان مستند کرد و به طور کلی فرمود که «امیدوارم خداوند همه‌ی ایشان را به من برگرداند.» و با این جمله اظهار امیدواری کرد که هم یوسف برگردد، هم بنیامین، هم برادر بزرگشان. از سیاق گفتار نیز چنین برمی‌آید که این اظهار امیدواری، مبتنی بر صبر جمیلی‌ست که او در برابر تسویلات نفسانی فرزندان از خود نشان داد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۲۱۶)؛ ۳- برخی نیز قائل‌اند که یعقوب در پرتو بیان این سخن، در پی پاسخ این پرسش‌ها بوده است: «چرا شما با دیدن پیمان‌های پادشاه درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است؛ در حالی که این به‌تنهایی نمی‌تواند دلیلی منطقی بوده باشد؟» «چرا شما به عزیز مصر گفتید که جزای سارق این است که می‌تواند او را به بردگی بردارد؛ در حالی که این یک قانون الهی نیست؛ بلکه سنتی نادرست در میان مردم

کنعان است (این در صورتی‌ست که برخلاف گفته‌ی جمعی از مفسران، این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم)؛ «چرا شما در برابر این ماجرا به‌سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگ‌تر مقاومت به خرج ندادید؛ در حالی که پیمان الهی مؤکد با من بسته بودید؟» (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۵۲).

منافات نداشتن صبر جمیل و گریه بر فقدان فرزند

سؤال دیگری که پیش می‌آید، این است که «چطور می‌توان میان صبر جمیل و نابینا شدن چشمان یعقوب ع به سبب گریه بر فقدان فرزند جمع کرد؟ آیا این بی‌تابی از ساحت پیامبران الهی دور نیست؟».

در پاسخ باید گفت: ۱- یعقوب، به شهادت همین آیات شریف، خدا را کسی معرفی کرده که می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد و نعمت خود را بر که تمام کند؛ در کار خود حکیم است؛ و امور را بر مقتضای حکمت بالغه‌اش تقدیر می‌کند، و بنابراین چه معنا دارد که آدمی در مواقع برخورد بلایا و محنت‌ها مضطرب شود و به جزع و فزع درآید، یا از روح و رحمت خدا مأیوس شود! آیا صاحب چنین تفکری، خود در سختی‌ها گرفتار جزع و فزع می‌شود؟ ۲- قلب بندگان خدا، کانون عواطف است. جای تعجب نیست که اشک‌شان در فراق فرزندشان همچون سیلاب جاری شود. این یک امر عاطفی‌ست. مهم این است که مهار خویشتن را از دست ندهند؛ یعنی سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

قرن‌ها بعد، مسلمانان هنگامی که پیامبر اکرم ص در مرگ فرزند خود ابراهیم اشک می‌ریختند، به ایشان عرض کردند که «شما ما را از گریه کردن در مصایب نهی می‌کنید؛ اما خود چنین اشک می‌ریزید؟». پیامبر ص در جواب فرمودند: «چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود؛ ولی چیزی که خدا را به خشم آورد، نمی‌گویم.» در جای دیگر فرموده‌اند: «این گریه (جزع و فزع) نیست؛ نشانه‌ی احساسات و تمایلات درونی‌ست.» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱ و ۱۵۷).

شکیبایی در برابر حوادث سخت و توفان‌های سنگین، نشانه‌ی والایی شخصیت و وسعت روح آدمی‌ست؛ چنان‌که در حوادث بزرگ لرزان نشود و خود را نبازد. افراد باایمان و قوی‌الاراده و پزیرفت، در حوادث سهمگین، پیمان‌های صبرشان لبریز نمی‌شود و سخنی که نشان‌دهنده‌ی ناسپاسی و بی‌تابی و جزع باشد، بر زبان جاری نمی‌کنند؛ گرچه طبیعی‌ست که انسان در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان دهد و اشک بریزد (تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۵۱). / اب



يَبْقَىٰ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَآخِيهِ وَلَا تَأْيِسُوا
 مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ
 الْكٰفِرُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا هٰذَا الْعَزِيْزُ مَسَّنَا
 وَاَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَلَةٍ فَاَوْفِرْ لَنَا الْكَيْلَ
 وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ ﴿٨﴾ قَالَ
 هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَآخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جٰهِلُوْنَ
 ﴿٩﴾ قَالُوا اِنَّكَ لَآنْتَ يُوْسُفُ قَالَ اَنَا يُوْسُفُ وَهٰذَا
 اَخِيْ قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهٗ مِنْ يَتَّقِيْ وَيَصْبِرْ فَاِنَّ
 اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١٠﴾ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اَثَرَكَ
 اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ ﴿١١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ
 عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يُغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحِيْمِيْنَ
 ﴿١٢﴾ اذْهَبُوا بِقَمِيصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ يٰٓاَتِ
 بَصِيْرًا وَاْتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿١٣﴾ وَكَلَّمَا فَصَلَّتِ
 الْعِيْرُ قَالَ اَبُوْهُمُ اِنِّيْ لَآجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ لَوْلَا اَنْ
 تُفَنِّدُوْبِ ﴿١٤﴾ قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيْ ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ ﴿١٥﴾

پسرانم، بروید و در مورد یوسف و برادرش جست‌وجو کنید و از حال آنان خبر بگیرید و از رحمت و گشایش خدا نومید نشوید؛ (زیرا) حقیقت این است که فقط افراد کافر از رحمت و گشایش خدا مأیوس می‌شوند. «۸۷ هنگامی که نزد یوسف آمدند، گفتند: «ای عزیز (مصر)، به ما و خانواده‌مان سختی و گرفتاری رسیده و سرمایه‌ی ناچیز و بی‌ارزشی (برای خرید غله) آورده‌ایم. (اگر می‌پذیری)، سهمیه‌ی ما را کامل عطا کن، و (علاوه بر آن،) به ما صدقه بده؛ که خدا به صدقه‌دهندگان پاداش می‌دهد.» ۸۸ (یوسف) گفت: «آیا به یاد دارید آنگاه که نادان بودید، چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟» ۸۹ گفتند: «آیا واقعاً تو خود یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف‌ام و این (هم) برادرم است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است؛ زیرا حقیقت این است که هر کس خود را (از

خشم خدا) حفظ کند و صبر پیشه کند، (پاداش‌اش را خواهد گرفت؛ زیرا) خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.» ۹۰ گفتند: «به خدا سوگند که حقیقتاً خدا تو را برگزید (و) بر ما برتری داد، و به راستی ما خطاکار بودیم.» ۹۱ گفت: «امروز هیچ سرزنشی متوجه شما نیست. خدا شما را بیامزد، و او مهربان‌ترین مهربانان است؛ ۹۲ این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود، و همه‌ی خاندان‌تان را نزد من آورید.» ۹۳ هنگامی که کاروان (از مصر) خارج شد، پدرشان گفت: «اگر نسبت کم‌خردی به من نمی‌دهید، (باید بگویم که) حقیقتاً بوی یوسف را احساس می‌کنم.» ۹۴ گفتند: «به خدا سوگند که تو (هنوز) در (همان) اشتباه گذشته‌ات به سر می‌بری.» ۹۵



سبب ظلمشان خوار می‌کند، محقق شد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۳۲۰-۳۲۲). این‌ها همه از ثمرات صبر و تقواست.

فایشی از بزرگواری یوسف

یوسف اما در نهایت بزرگواری به برادران شرم‌نده‌ی خود گفت که فکرتان آسوده و وجدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید. سپس اضافه کرد که خداوند نیز شما را می‌بخشد؛ چراکه او ارحم‌الرحمین است. حتی زمانی که یکی از برادران، از حضور خود در محضر یوسف ابراز شرمندگی کرد، پاسخ زیبایی از یوسف شنید: مردم مصر تاکنون مرا يك غلام زرخريد می‌دانستند و به یکدیگر می‌گفتند که «منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شده، به این مقام رسانیده!»؛ اما الان که شما آمده‌اید و پرونده‌ی زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند که من غلام نبوده و بلکه از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم. این مایه‌ی افتخار و مباهات من است (تفسیر فخر رازی، ج ۱۸، ص ۲۰۶). یوسف با این گفته می‌خواهد به آن‌ها بفهماند که آمدن شما به مصر، از این نظر که وسیله‌ی شناسایی بیشتر من در این سرزمین شده‌اید، مایه‌ی فخر و مباهات من است. بنابراین، نه تنها بده‌کار نیستید، چیزی هم طلب‌کارید (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۶۶).

هنگامی که پیامبر اسلام در وضعی مشابه در جریان فتح مکه بر سران شرك و بت‌پرستی پیروز شد، کنار خانه‌ی کعبه آمد و دستگیره‌ی در خانه را گرفت و در حالی که مخالفان به کعبه پناه آورده و منتظر صدور دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌ی خود بودند، فرمود: «شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را به پیروزی رساند و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم کرد.» سپس رو به مردم کرد و فرمود: «ای جمعیت قریش، گمان می‌برید چه فرمانی در باره‌ی شما بدهم؟» آن‌ها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم. تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و الان قدرت در دست تو است. پیامبر فرمود: «من در باره‌ی شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف در باره‌ی برادرانش هنگام پیروزی گفت: امروز، روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست.» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: در این موقع، عرق شرم از صورت من جاری شد؛ چراکه هنگام ورود به مکه، من به دشمنان گفته بودم که امروز، روز انتقام است (تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۴۸). حضرت علی رضی الله عنه نیز در این باره می‌فرماید: «هنگامی که بر دشمنان پیروز شدم، عفو را شکرانه‌ی پیروزی‌ات قرار

دهد.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱). / **میر کد طبع و نشر دران کریم**

۸۷-۹۲. پاسخ صبر و تقوا چه نیکوست!

در ماجرای یوسف، هر کسی صبر و تقوا پیشه کرد، نتیجه‌ی آن را به شایسته‌ترین وجه دریافت کرد:

امید یعقوب به رحمت الهی

روح منسوب به خدا، همان فرج بعد از شدت است که به اذن خدا و مشیت او ظهور می‌یابد. هر کس که به خدا ایمان دارد، لازم است به این معنا معتقد شود که خدا هر چه بخواهد، می‌کند، و به هر چه که اراده کند، حکم می‌کند، و هیچ قاهری نیست که بر مشیت او فایق آید یا حکم او را عقب اندازد، و هیچ صاحب‌ایمانی نمی‌تواند و نباید از روح و رحمت خدا نومید شود؛ زیرا نومی‌دی از روح و رحمت خدا، محدود کردن قدرت وی و معادل کفر به احاطه و سعه‌ی رحمت اوست: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می‌شود؟» (حجر/۵۶). از همین رو، در اخبار وارد شده، نومی‌دی از رحمت الهی، از گناهان کبیره و هلاک‌کننده شمرده شده است. یعقوب که به رحمت الهی امیدوار بود، نتیجه‌ی امیدش را با دریافت بوی پیراهن یوسف و سپس دیدار او، به زیباترین وجهی مشاهده کرد.

ارتقای مقام یوسف از حوض چاه تا عزیزی مصر

فرزندان یعقوب، به رغم نومی‌دی از اجابت، با دو خواهش به عزیز مصر وارد شدند: ۱- با این‌که از خود سابقه‌ی دروغ و دزدی به جای گذاشته و حیثیت خود را نابود کرده بودند و پول کافی نیز در دست نداشتند، عزیز مصر به آنان طعام بخشید؛ ۲- همچنین از برادرشان که به جرم دزدی دستگیر شده بود، دست بردارد.

آنان برای تحقق این دو خواسته، خود را در موقف تذلل و خضوع قرار دادند و آن‌قدر که می‌توانستند، در رقت کلام سعی نمودند تا شاید دل او را به رحم آورند و عواطفش را تحریک کنند. پس نخست بدحالی و گرسنگی خانواده‌ی خود را بازگفتند، سپس کمی بضاعت و سرمایه‌ی مالی خود را خاطر نشان کردند؛ اما حرفی صریح در باره آزادی برادرشان نزدند و تنها درخواست کردند که به ایشان تصدق کند؛ چراکه خداوند به متصدقان پاداش می‌دهد. این نحو سؤال، از دشوارترین و ناگوارترین سؤالات است؛ چون سائل استحقاق ندارد؛ بلکه سوء سابقه نیز دارد.

در این هنگام، کلمه‌ی الهی و وعده‌ی او که به‌زودی یوسف و برادرش را بلندمرتبه و دیگر فرزندان یعقوب را به



هنگامی که مزده رسان نزد او آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، و او بینا شد. گفت: «آیا به شما نگفتم من از جانب خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید؟» ۹۶ (پسرانش) گفتند: «پدرجان، برای گناهانمان (از خدا) آمرزش بخواه؛ که ما خطاکار بودیم.» ۹۷ گفت: «به زودی از پروردگارم برایتان آمرزش خواهم خواست؛ که اوست که بسیار آمرزنده و مهربان است.» ۹۸ هنگامی که نزد یوسف آمدند، پدر و مادرش را در کنار خودش جای داد و گفت: «به خواست خدا، در امن و امان وارد مصر شوید.» ۹۹ پدر و مادرش را بالا برد و بر تخت پادشاهی نشاند، و (همگی) سجدکنان در برابر او به خاک افتادند. (آنگاه) گفت: «پدرجان، این تعبیر (همان) خواب من در گذشته است که خدا آن را راست نمود، و به راستی به من لطف کرد آنگاه که مرا از زندان بیرون آورد، و پس از

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا ۚ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ۗ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ فِي الْبَيْتِ ۚ إِنَّكُمْ أَعْيُنُ عَالَمِينَ ﴿٩٩﴾ وَأَرْفَعِ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ ۚ إِنَّ نَزْعَ الشَّيْطَانِ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ ۗ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾ رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۗ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ تُوَفِّي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۚ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

لَعَلَّ

آن که شیطان (رابطه‌ی) میان من و برادرانم را به هم زد، (بین ما الفت ایجاد کرد، و) شما را از بیابان (به اینجا) آورد؛ زیرا پروردگارم هر کاری راکه بخواهد، با آگاهی و نفوذ کامل به آن تدبیر می‌کند، و اوست که بسیار دانا و حکیم است؛ ۱۰۰ پروردگارا، به راستی بخشی از فرمان‌روایی (زمین) را به من دادی و از حقیقت اتفاقاتی که (در خواب و بیداری) دیده می‌شود، چیزهایی به من آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت، سرپرست من هستی. مرا در حالی بمیران که تسلیم (تو) هستم و به شایستگان ملحق فرما.» ۱۰۱ این (سرگذشت)، از خبرهای غیبی‌ست که به تو وحی می‌کنیم، و آنگاه که همگی با نیرنگ بر سر کارشان یک‌دل شدند، نزد آنان نبود. ۱۰۲ (البته) هرچند هم علاقه‌مند باشی، بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. ۱۰۳

۹۹-۱۰۱. خواب یوسف تعبیر شد و خورشید و ستارگان

بر او سجده کردند

در صحنه‌ی نخست داستان یوسف، به خواب وی برمی‌خوریم که برای پدرش چنین بازگفت: «پدرم، من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.» (یوسف/۴). در صحنه‌های آخر داستان نیز می‌بینیم که بعد از آمدن پدر و مادر یوسف نزد او، یوسف، ایشان را بر تخت سلطنتی نشان داد که خود بر آن تکیه می‌زد.

البته سیاق آیات نشان می‌دهد که بالا بردن بر تخت، با امر و دستور یوسف و به کمک خدمتکاران انجام شده باشد؛ نه این‌که خود یوسف ایشان را بالا برده باشد؛ زیرا همین‌که یوسف وارد شد، نور الهی‌ای که از جمال بدیع و دل‌آرای او ساطع می‌شد، ایشان را خیره و از خود بی‌خود کرد؛ تا حدی که عنان اختیار از کف دادند و بر خاک افتادند. پس مشخص می‌شود که این اولین دیدارشان با یوسف بوده است.

یوسف نیز وقتی دید که پدر و مادر و برادرانش در برابرش به سجده افتاده‌اند، به یاد خواب دوران کودکی‌اش افتاد و گفت: پدرجان، این تعبیر خوابی بود که من پیشتر دیده بودم. خداوند آن رؤیا را به حقیقت رساند.

آیا می‌شود در مقابل غیر خدا سجده کرد؟

سیاق آیه چنین می‌نماید که به یوسف عَلَيْهِ السَّلَام سجده شده است. این گفته‌ی برخی از مفسران (تبیان شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۹۷) که به خداوند سجده شده است، چراکه سجده جز برای خدا صحیح نیست، سخن درستی نیست؛ چراکه آیه‌ی «(یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس.» (بقره/۳۴) نیز به سجده بر غیر خدا (آدم) گواهی می‌دهد.

در مورد ماهیت سجده بر یوسف اما باید گفت که این سجده برای عبادت یوسف نبود؛ زیرا ۱- در میان سجده‌کنندگان، یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام بود که در توحید مخلص بود و چیزی را شریک خدا نمی‌گرفت؛ ۲- اگر این سجده، سجده‌ی عبادت یوسف

بود، خود یوسف که به نص قرآن، به رفیق زندانی‌اش گفت که «ما را نمی‌رسد که چیزی را شریک خدا بگیریم.»، بی‌شک ایشان را از این عمل نهی می‌کرد و نمی‌گذاشت چنین کاری بکنند؛ ولی می‌بینیم که نهی نکرده؛ پس می‌فهمیم که سجده، برای پرستش او نبوده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۳۳۷ - ۳۳۸)؛ ۳- سجده‌کنندگان، یوسف را آیتی از آیات خدا می‌دانستند و او را در سجده و عبادت خود، قبله قرار دادند؛ چنان‌که ما خدا را عبادت می‌کنیم و کعبه را قبله‌ی خود می‌گیریم و نماز و عبادتمان را بدان سو می‌گذاریم. بنابراین، با سجده به سمت کعبه، خدا عبادت می‌شود و نه کعبه، و معلوم می‌شود که آیت خدا، از آن نظر که آیه و نشانه است، استقلالی ندارد. پس اگر سجده شود، جز صاحب نشانه یعنی خدا عبادت نشده است (ر.ک: مفتاح‌الغیب، ج ۱۸، ص ۵۱۱).

در همین باب، از امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام سؤال شد: «مگر صحیح است که یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده کنند؛ با این‌که یعقوب پیامبر بود؟» امام در جواب فرمود: «سجده کردن یعقوب و پسرانش برای یوسف، عیب ندارد؛ چون سجده برای یوسف نبود؛ بلکه این عمل یعقوب و فرزندانش، طاعتی برای خدا و تحیتی برای یوسف بود؛ همچنان‌که سجده‌ی ملائکه در برابر آدم، سجده بر آدم نبود؛ بلکه طاعت خدا و تحیتی برای آدم بود.» یعقوب و فرزندانش که یکی از ایشان خود یوسف بود، همه خدا را برای شکر این نعمت سجده کردند که خدا جمعیان را جمع کرد. مگر می‌بینی که خود او در این موقع می‌گوید: «پروردگارا، بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه کردی. ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. مرا مسلمان بگردان و به صالحان ملحق فرما.» (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۶).

همچنین در تبیین معنای این سجده‌ی روایت شده است که سجده‌ی یعقوب و فرزندانش برای یوسف، از باب ادای شکر خدا بود که جمعیان را جمع کرد (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۷). / ب

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾ وَكَآئِنٌ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِكُونَ ﴿٤٦﴾ أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ ٱللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٧﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعْنِي وَسُبْحٰنَ ٱللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٤٨﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرْءِ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ وَلَدَارُ ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوٓا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مِنْ نَّشَأٍ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٥٠﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي ٱلْأَلْبَابِ ۗ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

و تو هیچ پاداشی برای این (قرآن) از آنان نمی خواهی. این فقط یادآوری و پندی برای جهانیان است. ۱۰۴ چه نشانه های فراوانی در آسمان ها و زمین (وجود دارد) که از کنارش می گذرند و به آن بی توجه اند! ۱۰۵ (آری)، بیشتر آنان به خدا ایمان نمی آورند؛ مگر در حالی که (برای خدا) شریک قرار می دهند. ۱۰۶ آیا از این که در حال بی خبری، عذاب فراگیر خدا یا قیامت سراغشان بیاید، در امان هستند؟ ۱۰۷ بگو: این راه من است؛ (بدین صورت که) بر اساس بصیرت و یقین، به سوی خدا دعوت می کنم. من و پیروانم (چنین وظیفه ای داریم). خدا را پاک و منزّه می شمارم و من از مشرکان نیستم. ۱۰۸ ما پیش از تو (نیز) فقط مردانی را از اهالی شهرها فرستادیم که به آنان وحی می کردیم (و همه ی پیامبران، انسان بوده اند نه موجودات فوق بشری). پس آیا در زمین سیر نکردند تا

بینند فرجام پیشینیان شان چگونه بوده است؟؛ حال آن که سرای آخرت برای کسانی که خود را (از خشم خدا) در امان نگه داشتند، بهتر است. آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟ ۱۰۹ پس هنگامی که پیامبران (از ایمان قوم خود) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که (در مورد عذاب کافران) به پیامبران دروغ گفته شده است، یاری ما سراغ پیامبران آمد، و کسانی که می خواستیم، نجات یافتند، و عذاب ما از افراد گنه کار بازگردانده نمی شود. ۱۱۰ به راستی در سرگذشت آنان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد. (این،) سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد؛ بلکه آنچه (از کتاب های آسمانی) را که پیش از خودش است، تصدیق می کند و هر چیزی را (که برای هدایت انسان لازم است)، توضیح می دهد و هدایت و رحمتی برای کسانی است که ایمان می آورند. ۱۱۱

۱۰۶-۱۰۸. بسیاری از مؤمنان نیز به آیات روشن الهی مشرک‌اند

و سهمی از این را با هم داشته باشد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، منزل‌های بسیاری میان این دو نقطه هست که از جهت نزدیکی و دوری به یکی از آن دو، مختلف‌اند، و همین مراتب است که دو طرف را به نحوی از اجتماع، يك جا جمع می‌کند، و (راه روان در این مراتب، کم یا بیش، سهمی از ایمان و سهمی از شرك را دارند).

از همین رو امکان دارد شخصی که ادعای ایمان به خدا می‌کند، در همان حال، بند بند بدنش از ترس مصیبتی که ممکن است به او روی بیاورد، بلرزد؛ در حالی که متوجه این معنا هست که هیچ کس هیچ حول و قوه‌ای جز از ناحیه‌ی خدا ندارد. یا شخصی که به‌راستی مؤمن به خداست و قائل است که عزت همه‌اش مال خداست و خدا ضامن روزی‌ست، با این حال، در خانه‌ی هر کس و ناکس را بکوبد. او با این‌که ایمان دارد که پروردگارش به آنچه که در دل نهفته دارد، عالم است، و به آنچه که می‌گوید، شنواست، و به آنچه که می‌کند، بصیر است، و هیچ چیز از خدا نه در آسمان‌ها و نه در زمین پوشیده نیست، در همین حال، پروردگار را معصیت می‌کند و حیا نمی‌کند.

پس مراد از شرك در آیه‌ی شریف، بعضی از مراتب شرك است که با بعضی از مراتب ایمان جمع می‌شود، و در علم اخلاق، بدان شرك خفی می‌گویند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۳۷۶-۳۷۹).

ماهیت شرك در آیه‌ی ۱۰۶

برخی از مفسران (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۳۰۷)، مراد از مشرکان در آیه را مشرکان مکه یا منافقان دانسته‌اند؛ که صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه آن‌ها، یا کافر بودند، یا به شرك ربوبی و شرك عبادی دچار بودند. امام باقر علیه السلام ذیل جمله‌ی «مَا يُؤْمِنُ أَكْرَهُمُ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» فرموده است: مقصود از آن، شرك در طاعت است و نه شرك در عبادت؛ یعنی معصیت‌هایی که مرتکب می‌شوند. این، در حقیقت، شرك در طاعت است، و گناه کاران با گناه خود، شیطان را طاعت کرده‌اند (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸). از امام رضا علیه السلام نیز در ذیل همین آیه روایت شده است: مقصود، شركی است که به حد کفر نرسیده باشد (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۹). امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرموده است: مقصود از این شرك، این است که کسی بگوید: اگر فلانی نبود، من هلاک شده بودم. از ایشان پرسیده شد که «آیا اگر کسی بگوید که اگر خدا فلانی را نرسانده بود، من هلاک شده بودم، شرك ورزیده‌؟» فرمود: این خوب است و اشکالی ندارد (همان، ص ۲۰۰). / ب

خداوند به رسولش دستور می‌دهد که ویژگی‌های راه خود را چنین تبیین کند: ۱- راه من، دعوت به سوی خداست؛ دعوتی بر اساس توحید خالص و تهی از هر گونه گرایش به شرك؛ ۲- دعوت من، بر مبنای بصیرت است؛ ۳- بار دعوت، تنها به دوش من نیست؛ بلکه به دوش کسانی که مرا پیروی کرده‌اند نیز هست. البته چون دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، دعوت با بصیرت و یقین به سوی ایمان محض و توحید خالص است، در چنین دعوتی، تنها کسانی شركت دارند که مخلص در دین خدا، عالم به مقام رب‌العالمین و دارای بصیرت و یقین باشند. از همین روست که در برخی روایات، تابعان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام و اوصیای بعد از آن حضرت تطبیق داده شده است (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵).

آیا ایمان و شرك جمع می‌شوند؟

با این‌که آیات تکوینی الهی (حقایق)، روشن و صریح است و آیات تشریحی و راه رسول خدا نیز بر مبنای بصیرت سامان یافته است، بسیاری از مؤمنان، ایمان خود را باز با شرك می‌آمیزند. به‌راستی اما چگونه ممکن است که آدمی هم‌زمان، هم از ایمان برخوردار باشد و هم از شرك؛ با این‌که ایمان و شرك، دو معنای مقابل هم‌اند که در محل واحد جمع نمی‌شوند؟

پاسخ این است که این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد در درون انسان است که شدت و ضعف دارند و نسبی هستند. یعنی نسبت به یک نقطه‌ی مشخص مختلف‌اند توضیح این‌که اگر ایمان به خدا و شرك بدو را دو نقطه‌ی صفر و بی‌نهایت تصور کنیم، فاصله زیادی بین این دو نقطه وجود دارد که ره‌روان بین این دو، هر یک در نقطه‌ای قرار دارند. بنابراین همان‌طور که ممکن است دل آدمی یکسره به زندگی دنیای فانی و زینت‌های باطل آن بستگی پیدا کند و هر حق و حقیقتی را به کلی از یاد ببرد، و نیز همچنان‌که ممکن است مانند مخلصان اولیای خدا، از هر چیزی که دل را از خدای سبحان مشغول می‌کند، انقطاع یابد و به تمام معنا با تمامی دل متوجه خدا شود و لحظه‌ای از او غافل نشود و جز آنچه او می‌خواهد، نخواهد، همچنین ممکن است سهمی از آن



سورة الرعد
آياتها ۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرْتَبَةِ أَيْتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
يَلْقَاءَ رِبِّكُمْ تَوْفِيقًا ﴿٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا
رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ
يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي
الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّتْ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ
صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنَفَّضِلُ بَعْضُهَا عَلَى
بَعْضٍ فِي الْأَكْثَلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾
وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تُرَابًا إِيَّانَا لَمَّا خَلَقْنَا
جَدِيدًا أَوْلَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ
فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

سورہی رعد (در مگہ نازل شدہ است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

الف، لام، میم، راء. این ها، آیات کتاب (خدا) است، و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق و حقیقت است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند. ۱ «الله»، کسیست که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت. آنگاه بر تخت فرمانروایی (جهان) مستقر شد (و شروع به حکمرانی کرد) و خورشید و ماه را (برای منافع مهمی) رام و مسخر کرد؛ به طوری که هر يك تا زمانی معین در حرکت اند. (خداوند)، کار (عالم هستی) را تدبیر می کند (و آیات و نشانهها) (یش) را توضیح می دهد. باشد که شما به روبهرو شدن با پروردگارتان یقین پیدا کنید. ۲ او کسیست که زمین را گستراند و در آن، کوههایی محکم و پابرجا و رودهایی قرار داد و از هر نوع محصولی در آن جفت

جفت قرار داد (و) با (ظلمت) شب، (روشنایی) روز را می پوشاند. به راستی در این (نمونهها)، برای افرادی که می اندیشند، نشانههایی (از علم و قدرت خدا) وجود دارد. ۳ در زمین، قطعاتی (با ویژگیهای متفاوت و کنار هم، و باغهایی از انگور وجود دارد، و (نیز) کشت و زرعی (گوناگون) و درختان خرما که گاهی) از يك ریشه اند و (گاهی) از ریشههای مختلف که (همگی) با يك آب آبیاری می شوند، و (با این حال)، بعضی از آنها را در (طعم و کیفیت) میوهها، بر بعضی دیگر برتری دادیم. حقیقتاً در این (چیزها)، نشانههایی برای افرادی که عقل خود را به کار می گیرند، وجود دارد. ۴ اگر (از چیزی) شگفت زده می شوی، واقعاً این سخنشان، شگفت آور است (که می گویند): «آیا زمانی که خاک شویم، آیا به راستی در آفرینش جدیدی در می آییم؟!» آنان، کسانی هستند که پروردگارشان را انکار کردند، و آنان، کسانی هستند که در گردنهایشان زنجیرها قرار دارد، و آنان اهل دوزخ اند (و) همیشه در آن خواهند ماند. ۵

۲. تدبیر عالم در پرتو نظام علی

خداوند، دلیل ربوبیت و حاکمیت تدبیر خود بر عالم را چنین بازگو می‌فرماید: آسمان‌ها، بدون پایه و ستونی که بر آن تکیه داشته باشند و با چشم دیده شوند، همچنان مرفوع و بلند نگاه داشته شده‌اند؛ نظامی در آن‌ها حاکم است؛ خورشید و ماه در آن‌ها جریان دارند که تا زمانی معین می‌چرخند؛ و آیات متنوع دیگری نیز موجود است که از هم متمایز شده‌اند. همه‌ی این‌ها برای آن است که انسان به مدبر عالم دانا شود و به لقای او یقین پیدا کند.

تدبیر عالم، بدین معناست که خداوند اجزای آن را به بهترین و محکم‌ترین وجه منظم کرده است تا هر چیزی به سوی غایت خویش متوجه شود و سیر کند؛ همچنین مجموع آن را نظمی عام بخشیده تا سرپای عالم، متوجه غایت کلی خود شود که همان رجوع و بازگشت به خداست، و در نتیجه، بعد از دنیا، آخرت هویدا شود.

کیفیت اثبات توحید ربوبی

انسان به قانون علیت کلی اعتقاد دارد؛ این که هر حادثه‌ای، برای ایجاد، محتاج به علتی‌ست، و البته این معنا در فطرت انسان نهفته است که علل حوادث را بجوید. او همیشه می‌بیند که هر جسم ثقیلی که در هوا رها می‌شود، یک‌راست به سوی زمین فرود می‌آید؛ اما اگر سقفی را مشاهده کند که بر بالای زمین زده شده و با این‌که پایه‌ای ندارد، نمی‌افتد، تعجب می‌کند و علت آن را می‌جوید.

استقرار آسمان‌ها در قرارگاه بلند خود بدون پایه و ستون، عجیب‌تر از استقرار زمین در مدار خویش نیست، و هر دو در این بابت محتاج به خدای متعال هستند و با قدرت و اراده‌ی او در مدار خود ایستاده‌اند، و البته ایستادن زمین و آسمان، اسبابی ویژه دارد، و تازه اگر آسمان‌ها به وسیله‌ی پایه‌ی محسوس هم ایستاده بودند، باز از خدای متعال و قدرت و اراده‌ی او بی‌نیاز نبودند. پس تمامی موجودات در تمامی احوالشان محتاج به خدای متعال هستند؛ احتیاج مطلق که هیچ‌وقت و در هیچ حالی برطرف نمی‌شود.

با این توضیح، چند نتیجه می‌توان گرفت: ۱- هر چیزی که بدن چیز گفته می‌شود، مخلوق خداست، و هیچ خلق و امری، خالی و بدون استناد به خدا نیست؛ همچنان‌که فرمود: «خداوند، آفریدگار همه چیز است.» (زمر/۶۲). نیز فرمود: «آگاه

باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است.» (اعراف/۵۴)؛ ۲- سنت اسباب، در تمامی اجزای عالم جریان دارد، و خدا بر صراط مستقیم است (که همان صراط علیت و سببیت است). با این حال، معنا ندارد که این سنت در بعضی از امور جریان داشته باشد؛ اما در اموری که به نظر ما استثنایی هستند، جاری نباشد، و در نتیجه، پاره‌ای از حوادث از قبیل حوادث زمینی را با واسطه‌ی اسبابش به خدا نسبت دهیم و بعضی دیگر (استثنائات خلقت) را بدون واسطه و سبب بدو مستند کنیم. بنابراین اگر مثلاً سقفی را دیدیم که روی پایه‌ی خود ایستاده، باید بگوییم به اذن خدا و با وساطت این سبب خاص ایستاده، و اگر جرمی آسمانی را دیدیم که بدون ستون ایستاده، باز هم باید بگوییم که به اذن خدا و با وساطت اسبابی مخصوص خود مانند طبیعت خاص یا جاذبه‌ی عمومی ایستاده است؛ ۳- وجه آوردن قید «بِنَدْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» این است که خداوند می‌خواهد فطرت به‌خواب‌رفته‌ی بشر را بیدار کند تا سبب آن را بجوید، و پس از جست‌وجو، به خدای سبحان پی ببرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۳۹۰-۳۹۴).

وجود ستون‌های نامرئی در آسمان

شخصی از امام رضا علیه السلام پرسید: این که خداوند فرموده است «سنگند به آسمان که دارای راه‌هاست» (ذاریات/۷)، یعنی چه؟ حضرت فرمود: این آسمان، راه‌هایی به سوی زمین دارد. باز سؤال کرد: چگونه می‌تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد؛ در حالی که خداوند می‌فرماید آسمان‌ها بی‌ستون است؟ امام فرمود: عجیب است! آیا خداوند (در آن آیه) نمی‌فرماید بدون ستونی که مشاهده نمی‌شود؟ پاسخ داد: آری. امام فرمود: پس ستون‌هایی هست که شما آن‌ها را نمی‌بینید (برهان، ج ۲، ص ۲۷۸).

کره‌های آسمانی هر یک در مدار و جایگاه خود معلق و ثابت‌اند؛ بی‌آن‌که تکیه‌گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آن‌ها را در جای خود ثابت نگاه می‌دارد، تعادل قوای جاذبه و دافعه است که یکی با جرم این کره‌ها ارتباط دارد و دیگری مربوط به حرکت آن‌هاست. این تعادل جاذبه و دافعه است که مانند ستونی نامرئی کره‌های آسمان را در جای خود نگه داشته است (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۱۱). حضرت علی علیه السلام در همین باب می‌فرماید: «این ستارگانی که در آسمان‌اند، شهرهایی همچون شهرهای روی زمین هستند که هر یک با دیگری (هر ستاره‌ی او با ستاره‌ی دیگر) با ستونی از نور مربوط است.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۶). / ب



وَيَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلُتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُونِ مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ٦ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ٧ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ٨ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ٩ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَعَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ١٠ لَهُ مَعْقِبَةٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ١١ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ١٢ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ١٣

پیش از (درخواست) رحمت، از تو می‌خواهند که در آوردن عذاب شتاب کنی؛ حال آن که پیش از آنان، مجازات‌هایی (بر سر کافران) آمده است. با این که مردم ستم‌کارند، پروردگارت دارای آمرزشی (بزرگ) برای آنان است، و قطعاً پروردگارت به سختی کیفر می‌کند. ۶ کافران می‌گویند: «چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» تو فقط هشداردهنده‌ای، و هر قومی، راه‌نمایی دارد. ۷ خدا از آنچه که هر (موجود) ماده حمل می‌کند و آنچه (از نطفه یا جنین) که رحم‌ها نگه می‌دارند و آنچه اضافه می‌کنند (و بیش از یک جنین در آن رشد می‌کند)، آگاه است، و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد. ۸ (امور) پنهان و آشکار را می‌داند، بزرگ (و) بسیار بلندمرتبه است. ۹ کسی از شما که سخن (خود) را پنهان کند و کسی که آن را آشکار کند، (نزد خدا) یکسان است، و (هم‌چنین برای او تفاوت ندارد) کسی که بخواهد

خود را با (تاریکی) شب پنهان کند، با کسی که بخواهد در روز آشکارا به راه خود رود. ۱۰ انسان از پیش رو و پشت سر تعقیب‌کنندگانی (از فرشتگان) دارد که به فرمان خدا، او را حفظ می‌کنند. خدا وضعیت هیچ قومی را (که در رفاه هستند)، تغییر نمی‌دهد، تا این که آنان وضعیت خود را (با گناه) تغییر دهند، و زمانی که خدا برای قومی، بدی (و عذابی) بخواهد، هیچ بازگشتی ندارد، و آنان غیر از خدا هیچ کارسازی نخواهند داشت. ۱۱ او کسی است که برق را (از میان ابرها) به شما نشان می‌دهد؛ در حالی که (هم از آن) می‌ترسید و (هم) امیدوار می‌شوید، و ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد. ۱۲ رعد، در حالی که او را می‌ستاید، (از هر عیب و نقصی) منزهش می‌شمرد، و فرشتگان (نیز) به سبب ترس از عظمت او (چنین می‌کنند)، و صاعقه‌ها را می‌فرستد و آن را به هر کس که بخواهد، می‌رساند (و هلاک می‌کند؛ با این وجود)، کافران در باره‌ی خدا بحث و جدل می‌کنند؛ حال آن که او به شدت مجازات می‌کند. ۱۳

۱۱. وابستگی متقابل میان افعال نیک انسان و جامعه و افزایش نعمات الهی

منحرف نشود، عالم بر محور سعادت و نعمت او دور می‌زند و جریان می‌یابد؛ اما اگر منحرف شد و به فساد گرایید، تعادل میان اجزای عالم بر هم می‌خورد، و همین باعث می‌شود که نعمت از او دور و نظام زندگی‌اش مختل شود. در نتیجه، در دریا و خشکی عالم، به سبب اعمال ناروای آدمی، فساد ظاهر می‌شود و خدا کیفر بعضی از کرده‌هایشان را به ایشان می‌چشاند تا شاید به سوی حق برگردند. البته باید توجه داشت که این تلازم، میان صلاح نوع و نعمت‌های عمومی آنان است و نه بین اشخاص؛ زیرا چه بسا افرادی از نوع به هدف نرسند؛ لکن خود نوع به هدف برسد؛ چراکه اگر به علت انحراف یک فرد و دو فرد، نوع، از سعادت خود محروم ماند و به غایت و هدف نرسد، مستلزم لعب و بازی در خلقت می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۴۲۳-۴۲۸)؛ در حالی که خدا فرموده است: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان این دو است، به بازی (و بی‌هدف) نیافریده‌ایم.» (دخان/۳۸).

معقبات چه کسانی هستند؟

انسان‌ها هر یک معقباتی (مأموران الهی) از پیش رو و از پشت سر دارند که موکل بر ایشان‌اند تا آنان و تمامی متعلقاتشان را از خطر هلاکت و دگرگونی حفظ کنند؛ مگر به امر دیگری از ناحیه‌ی خود خداوند. و آن امر، این است که هر زمان انسان وضع خود را تغییر دهد، خدا هم وضع خود را در باره‌ی او تغییر می‌دهد و امرش را اثربخش می‌کند. یکی از موارد تأثیر آن امر، سر رسیدن «اجل مسمایی» است که اختلاف و تخلف ندارد، و در باره‌اش فرموده است: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان این دو است، جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم.» (احقاف/۳)؛ و نیز فرموده است: «هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت.» (نوح/۴).

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه ۱۱ سوره‌ی رعد فرموده است: «معقبات،» به فرمان خدا، انسان را حفظ می‌کنند از این‌که در چاهی سقوط کند، یا دیواری بر او بیفتد، یا حادثه‌ی دیگری برای او پیش بیاید، تا زمانی که مقدرات حتمی فرارسد. در این هنگام، آن‌ها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند. آن‌ها، دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند، و دو فرشته‌اند که روز را به این وظیفه می‌گذرانند.» (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۸۳).

حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: «با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند؛ اما هنگامی که مقدرات حتمی فرارسد، او را رها می‌کنند.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۱). / ب

خداوند چنین حکم رانده و حکمش را نیز حتمی کرده که نعمت‌ها و موهبت‌هایی که به انسان می‌دهد، مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد؛ چنان‌که اگر آن حالات، موافق با فطرتش جریان یافت، آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشته باشد. مثلاً اگر مردمی به سبب استقامت فطرتشان، به خدا ایمان آوردند و عمل صالح کردند، در پی آن، نعمت‌های دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود؛ همچنان‌که فرموده است: «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم.» (اعراف/۹۶)؛ و البته مادامی که آن حالت در دل‌های ایشان دوام داشته باشد، این وضع هم از ناحیه‌ی خدا دوام می‌یابد.

آیه‌ی شریف اما در این باره که هر وقت ایشان حال خود را تغییر دادند، خداوند هم رفتار خود را تغییر می‌دهد و نعمت را به نعمت مبدل می‌کند، ساکت است. از این رو باید گفت که گرچه بین اعمال خیر و آثار نیک خارجی ملازمه هست، ملازمه‌ای بین اعمال شر و آثار سوء آن وجود ندارد؛ چرا که خدای سبحان می‌فرماید: «هر مصیبتی به شما رسد، به سبب اعمالی است که کرده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند.» (شوری/۳۰). این آیه می‌رساند که خدا بسیاری از سیئات را می‌بخشد و آثار آن‌ها را محو می‌کند. این خود دلالت می‌کند که در جانب شر، ملازمه‌ای میان اعمال انسان و آثار سوء خارجی نیست؛ به خلاف جانب خیر که میان آن و آثار حسنه‌اش ملازمه هست؛ همچنان‌که در نظیر آیه‌ی «این، برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آن‌که آن‌ها خودشان را تغییر دهند.» (انفال/۵۳) فرموده است که خداوند آثار نیک کارهای نیک را از بین نمی‌برد.

حکمت تلازم میان اعمال صالح و تزاید نعمات

خداوند، تمام اجزای عالم را یکپارچه و منسجم قرار داده و هر نوعی از آن‌ها را به اسبابی مجهز کرده تا به سوی غایت خویش حرکت کند. مقتضای این انسجام، آن است که هر نوعی در عافیت و نعمت و کرامت باشد تا به غایت خود برسد. البته میان انواع موجودات، غیر از نوع آدمی، گویا هیچ نوع دیگری از مقتضای فطرت اصلی خود منحرف نمی‌شود. نوع انسان هم اگر مانند سایر انواع مخلوقات، از مقتضای فطرت اصلی‌اش



لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفِيمِهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاؤُ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾ وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَةُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلِهِ كَذَلِكَ يُضِرُّ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾ لِيَذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾

دعا و نیایش حقیقی، تنها سزاوار اوست و کسانی که (مشرکان ایشان را به منظور عبادت)، به جای او می خوانند، هیچ پاسخی به آنان نمی دهند؛ مگر مانند شخصی (تشنه) که (بر سر چاهی نشسته و) دو دستش را به سوی آب دراز کرده تا (آب را) به دهانش برساند؛ در حالی که آب (دور است و) به دهانش نمی رسد. (آری)، درخواست کافران (از معبودان شان) فقط در گمراهی و تباهی ست (و به هیچ نتیجه ای نمی رسد). ۱۴ کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، و (نیز) سابه هایشان، خواه و ناخواه، هر صبح و شام تنها در مقابل خدا اطاعت و خضوع می کنند. ۱۵ بگو: مالک و صاحب اختیار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: «الله» (است). بگو: آیا به جای او، سرپرستانی (برای خود) انتخاب کرده اید که هیچ سود و ضرری را برای خودشان (هم) مالک نیستند؟! بگو: آیا نابینا و بینا یکسان هستند؟ آیا تاریکی ها

و نور با هم برابرند؟ آیا آنان برای خدا شریکانی قرار داده اند که مانند آفرینش او، (مخلوقات) آفریده اند و بدین جهت (این دو) آفرینش بر آنان مشتبه شده است (و به عبادت بت ها رو کرده اند)؟! بگو: «الله»، آفریدگار همه چیز است و اوست که یگانه و بسیار مسلط و چیره است. ۱۶ از آسمان، آبی (پاک و خالص) فرود فرستاد، (و رودهایی) در دره ها به اندازه ی گنجایش آن ها جاری شد، و سیلاب، کفی را که (تا روی آب) بالا آمده و پف کرده، با خود برداشت. و از آنچه برای به دست آوردن زیورها یا لوازم زندگی در آتش می گذازند (نیز) کفی مانند آن ظاهر می شود. خدا، این چنین، حق و باطل را بیان می کند؛ اما کف در حالی که به کناری می رود، نابود می شود؛ ولی آنچه به مردم سود می رساند، در زمین می ماند. خداوند، چیزهای مهم را بدین سان بیان می کند. ۱۷ کسانی که به (دعوت) پروردگارشان پاسخ (مثبت) دادند، بهترین (فرجام) را خواهند داشت، و کسانی که به او پاسخ (مثبت) ندادند، اگر تمامی آنچه در زمین است و (نیز) مانند آن را همراه داشته باشند، قطعاً (حاضرند) آن را عوض (رهایی از عذاب) بدهند. آنان، بازخواستی غم انگیز دارند، جایگاه شان دوزخ است، (و دوزخ) چه بستر نامناسبی (برای استراحت) است! ۱۸

خداوند می‌فرماید: «و خزاین همه چیز، تنها نزد ماست؛ ولی ما جز اندازهی معینی از آن را نازل نمی‌کنیم.» (حجر/۲۱).

۲. درآمدن رحمت الهی در قالب‌های مختلف، بدون آلاینده‌ها صورت نمی‌گیرد؛ لکن آن آلاینده‌ها باطل و از بین‌رفتنی‌اند؛ به خلاف خود رحمت نازل‌شده که حق است؛ یعنی بقا و ثبوت دارد. اینجاست که تمامی موجودات به دو قسم تقسیم می‌شوند: یکی، حق یعنی ثابت و باقی؛ و دیگری، باطل یعنی زایل و بی‌دوام. آنچه حق است، از ناحیه‌ی خداست (آل عمران/۶۰)؛ ولی آنچه باطل است، بدو مستند نیست؛ هرچند که به اذن او موجود می‌شود (ص/۲۷). خداوند فرموده است: «بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک کند، و این‌گونه، باطل محو و نابود می‌شود.» (انبیاء/۱۸). این خلوص، عامل شناخت صحیح است. حضرت علی علیه السلام فرموده است: «اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۰).

۳. یکی از احکام حق این است که با حق دیگر معارضه نمی‌کند و مزاحم آن نمی‌شود؛ بلکه هر حقی، سایر حق‌ها را در طریق رسیدن به کمالشان کمک می‌کند و سود می‌بخشد و به سوی سعادتشان سوق می‌دهد. البته مقصود از این کلام، نفی تعارض در بین موجودات این عالم نیست؛ چراکه عالم مشهود ما، عالم تنازع و تزاخم است؛ بلکه مراد این است که همین موجودات، در عین اختلاف با یکدیگر، در تحصیل اغراض الهی، یکدل و یک‌جهت‌اند؛ به خلاف باطل که معارض غرض حق است و همه‌ی سعی‌اش این است که کوشش حق را بی‌ثمر کند. پس مسخر بودن موجودات عالم، بدین معناست که تمامی آن‌ها کارهایی را صورت می‌دهند که مقتضای طبعشان است؛ ولی در همان حال، راهی را می‌پیمایند که منتهی به حصول غرض پروردگار می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۴۵۷-۴۶۴).

این اصول سه‌گانه، همان‌طور که در امور محسوس و حقایق خارجی جاری‌ست، در اعتقادات (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۴۷) نیز جریان دارد (ابراهیم/۲۷).

نکات

۱. مبارزه‌ی حق و باطل همیشگی‌ست؛ ۲. باطل در بقای خود مدیون حق است؛ ۳. بقای هر موجود، بسته به میزان سودرسانی اوست؛ ۴. باطل، تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود؛ ۵. باطل، دنبال بازار آشفته می‌گردد؛ ۶. بهره‌ها همیشه به میزان آمادگی‌ها و لیاقت‌هاست (تفسیر نمونه، ج ۱۰، صص ۱۶۸-۱۷۱). ب/ب

۱۷. خداوند چه زیبا حق و باطل را تصویر می‌کند!

«باطل»، نقیض حق و به معنای چیزیست که پس از بررسی کردن معلوم می‌شود ثبات نداشته است (مفردات، ص ۱۲۹). بنابراین، بطلان هر چیزی، بدین معناست که انسان نوعی وجود و واقعیت برای آن چیز فرض کند؛ ولی وقتی با خارج تطبیق می‌کند، آن طور که فرض شده بود، نباشد. «حق»، برخلاف آن است و به معنای چیزیست که فرضش با خارج تطبیق کند. پس صفت حق و باطل، دو صفت ویژه‌ی اعتقاد است، و اگر غیر اعتقاد را هم حق یا باطل می‌خوانند، دلیل و وجهی برای به کار بردن حق در غیر مورد اعتقاد وجود دارد. یک فعل، وقتی حق است که بر طبق غایت و نتیجه‌ی آن که برایش فرض شده، صورت گیرد؛ و الا باطل است. همچنین موجودات خارجی وقتی حقانند که با تمام خواصی که برایشان فرض شده، در خارج وجود داشته باشند.

سنت الهی در باب حق و باطل

خداوند، حق و باطل را در قالب مَثَلی چنین تبیین کرده است: خدای سبحان از آسمان که در جهت بالا قرار دارد، به وسیله‌ی باران‌ها، آبی را فرود آورد و در مسیلهایی که در محل باران‌ها قرار دارند و از نظر وسعت و بزرگی با هم مختلف‌اند، در هر یک به قدر مخصوص خود، جاری کرد، و سیل به راه افتاد. پس سیل‌های جاری در هر مسیل، کفی گردنده به روی خود انداختند؛ طوری که آن کف، روی آب را پوشانید. خدا، حق و باطل را چنین اثبات و مشخص می‌کند؛ همان‌طور که کف را از سیل جدا می‌کند. ضرب و زدن حق و باطل به یکدیگر نیز دال بر نوعی تثبیت است که حق مانند آب، تثبیت شده، و باطل نیز به مثابه کف برآمده از آن است. کف، با خشک شدن سیل از بین می‌رود، و آب خالص که مردم از آن بهره‌مند می‌شوند، باقی می‌ماند.

معارفی در باره‌ی نسبت حق و باطل

۱. وجودی که از ناحیه‌ی خدای متعال به موجودات افاضه می‌شود، مانند بارانی که از آسمان به زمین نازل می‌شود، رحمت است. از این رو، از هر صورت و محدودیت و اندازه‌ی خالی‌ست، و این خود موجودات‌اند که بدان حد و اندازه می‌دهند؛ مانند آب باران که اگر دارای قدر و شکلی معین می‌شود، به سبب آبیگرهای مختلف است که هر یک اندازه و شکلی معین دارند. موجودات عالم، هر یک به مقدار ظرفیت و قابلیت و استعداد خود، وجود را که عطیه‌ای الهی‌ست، می‌گیرند؛ همچنان‌که



﴿۱۳﴾ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۗ أَمَّا
 يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَلَّا يَتَذَكَّرُوا ۗ ﴿۱۴﴾ الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ
 الْمِيثَاقَ ﴿۱۵﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصَلَ وَيَخْشَوْنَ
 رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۱۶﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
 وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ
 بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۱۷﴾ جِئْتُ عَدَنَ
 يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ
 يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿۱۸﴾ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
 فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۱۹﴾ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
 وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
 أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۲۰﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
 يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۗ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ
 إِلَّا لَمْتَاعٌ ﴿۲۱﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
 قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿۲۲﴾ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿۲۳﴾

آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، همچون شخص کور(دل) است؟ فقط خردمندان پند می‌گیرند؛ ۱۹ همانان که به پیمان (خود با) خدا وفا می‌کنند و عهد (الهی) را نمی‌شکنند؛ ۲۰ همانان که روابطی را که خدا به پیوند آن‌ها دستور داده، برقرار می‌کنند، از پروردگارشان می‌ترسند و از (آن) بازخواستِ غم‌انگیز بیم دارند؛ ۲۱ همانان که برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان صبر می‌کنند و نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، در نهان و آشکار انفاق می‌کنند و بدی را با نیکی دور می‌کنند. آنان، فرجام (نیکی) این سرا را خواهند داشت؛ ۲۲ به باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی‌ست (و) وارد آن می‌شوند، همراه برخی از پدران و مادران و همسران و فرزندان‌شان که افرادی شایسته

بودند. و فرشتگان از هر دری نزد آنان می‌آیند؛ ۲۳ (و می‌گویند): «در برابر صبرتان (در دنیا)، سلامت و امنیتی (جاودان) بر شما باد!» پس فرجام آن سرا(ی فانی)، چه نیکوست! ۲۴ کسانی که پیمان خدا را پس از محکم کردن آن می‌شکنند و روابطی را که خدا به پیوند آن‌ها دستور داده، قطع می‌کنند و در زمین به فساد رو می‌کنند، آنان از رحمت (الهی) دور خواهند شد، و آنان فرجام بد این سرا را خواهند داشت. ۲۵ خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد، می‌گسترده یا تنگ می‌کند. (اینان) به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اند؛ حال آن‌که زندگی دنیا در برابر آخرت، فقط کالایی (ناچیز) است. ۲۶ کافران می‌گویند: «چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» بگو: خدا هر که را بخواهد، گمراه می‌کند، و هر که را که (به درگاهش) بازگردد، به سوی خود هدایت می‌کند؛ ۲۷ همانان که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باشید: تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. ۲۸

۲۸. آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد

ایمان، ادراک همراه با تسلیم قلبی‌ست

ایمان به خدا، تنها این نیست که انسان بداند و درک کند که خدا حق است؛ زیرا به مجرد دانستن و درک این حقیقت، ایمان به دست نمی‌آید؛ بلکه این دانستن، با استکبار و انکار هم می‌سازد؛ همچنان‌که خود فرموده است: «و آن را به سبب ظلم و سرکشی انکار کردند؛ در حالی که در دل بدان یقین داشتند.» (غل/۱۴). البته چون ایمان با انکار نمی‌سازد، نتیجه می‌گیریم که ایمان، صرف ادراک نیست؛ بلکه پذیرش و قبول مخصوصی از ناحیه‌ی نفس است نسبت به آنچه که درک کرده است؛ قبولی که باعث شود نفس در برابر آن ادراک و آثار مقتضی‌اش تسلیم شود، و علامت داشتن چنین قبولی این است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول کنند و مانند خود نفس در برابرش تسلیم شوند. اینجاست که می‌بینیم بسیاری از اشخاص، به رغم درک زشتی و پلیدی عملی، همچنان بدان اعتیاد دارند و نمی‌توانند خود را از آن بازدارند؛ چراکه فقط قبح آن را درک کرده‌اند و به قبح آن ایمان ندارند، و در نتیجه، تسلیم درک خود نمی‌شوند. بعضی دیگر را نیز می‌بینیم که علاوه بر درک، تسلیم هم شده‌اند، و بعد از تسلیم توانسته‌اند بدون درنگ دست از آن کار بردارند؛ «چرا که خدا سینه‌ی گشاده به آنان داده است.» (انعام/۱۲۵). این همان ایمان است که انفعال و قبول قلبی در برابر اوامر و نواهی پروردگار است که گاه به شرح صدر و گاه به اطمینان قلب تعبیر شده که انس گرفتن با ذکر خدا (العین، ج ۷، ص ۴۴۲) و سبب‌ساز عنایات و عطایای اوست.

منافات نداشتن ترس از یاد خدا و اطمینان‌یابی با یاد خدا

ایمان به خدا، ملازم با اطمینان یافتن قلب به وسیله‌ی یاد خداست. از این رو، با وجود ترس در دل مؤمنان با یاد خداوند (انفال/۲) که حالتی قلبی‌ست و طبعاً قبل از آمدن اطمینان عارض قلب می‌شود، منافاتی ندارد. توضیح این‌که نعمت‌ها همه از ناحیه‌ی خدای سبحان نازل می‌شود؛ اما نعمت و عذاب و ناراحتی، هر چه که باشد، از ناحیه‌ی او نازل نمی‌شود؛ چون امر وجودی نیست؛ بلکه امری عدمی و معادل افاضه نکردن خدا و امساک او از رساندن نعمت و انزال رحمت است. اکنون که مسلم شد که هیچ شری از ناحیه‌ی خدا نازل نمی‌شود، و البته انسان همواره از شری که ممکن است پیش بیاید، می‌ترسد، نتیجه می‌گیریم که حقیقت ترس از خدا، ترس

آدمی از اعمال زشت خویش است که باعث می‌شود خداوند از انزال رحمت و خیر خود امساک و خودداری کند. بنابراین هر گاه دل آدمی به یاد خدا بیفتد، اولین نشانه‌اش این است که متوجه گناهان خود و چنان متأثر می‌شود که لرزه بر اندامش می‌افتد. دومین اثرش این است که متوجه پروردگارش می‌شود که هدف نهایی فطرت اوست، و در نتیجه، خاطرش سکون و دلش آرامش می‌یابد.

دل‌ها فقط به یاد خدا آرامش می‌گیرد

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)، و از آن برتر، افتادن به یاد خدا در برابر محرمات؛ چنان‌که میان او و حرام سدی ایجاد کند.» (سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۴).

ذکر یادشده در آیه‌ی شریف نیز مطلق ذکر لفظی نیست (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۶۰)؛ بلکه اعم از ذکر لفظی‌ست، و مقصود از آن، مطلق انتقال ذهن و خطور قلب است؛ چه این‌که به مشاهده‌ی آیتی، یا برخوردن به حجتی، یا شنیدن کلمه‌ای باشد (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۱۵). به‌راستی که دل‌ها فقط چنین آرام می‌گیرد؛ زیرا آدمی در زندگی خود هدفی جز رستگاری همراه با سعادت و نعمت، و نیز بیمی جز از برخورد ناگهانی شقاوت و نعمت ندارد، و تنها سببی که سعادت و شقاوت و نعمت و نعمت به دست اوست، خدای سبحان است (سایر اسباب، از جهتی غالب و از جهتی مغلوب‌اند)؛ چون بازگشت همه‌ی امور به اوست، و اوست که فوق بندگان و قاهر بر آنان و فعال ما‌ی‌شاء و ولی مؤمنان و پناهندگان به اوست. پس یاد او، برای نفسی که اسیر حوادث و همواره در جست‌وجوی رکن وثیقی‌ست که سعادت او را ضمانت کند، و نیز برای نفسی که در امر خود متحیر است و نمی‌داند به کجا می‌رود و به کجایش می‌برند و برای چه به دنیا آمده، مایه‌ی انبساط و آرامش است.

بنابراین، این حکمی عمومی‌ست که هر قلبی با ذکر خدا اطمینان می‌یابد و اضطرابش به تسکین می‌رسد؛ مگر این‌که کار قلب به جایی رسد که به سبب از دست دادن بصیرت و رشدش دیگر نتوان آن را قلب نامید (حج/۴۶). البته چنین قلبی، از ذکر خدا گریزان، از حقیقت خود غافل، و از نعمت طمأنینه و سکون، محروم است (توبه/۶۷)، و البته اگر متوجه وضع خود شود، بدون درنگ دچار رعشه و اضطراب می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۴۸۳-۴۸۷). /



الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَثَابٍ ﴿٢٩﴾ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ﴿٣٠﴾ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتُ بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْتِ الْبَشَرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بُرْسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٢﴾ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ آمِ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدَّوْا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ الْأٰخِرَةِ أَشَقُّ وَمَالَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پاک‌ترین (زندگی) را دارند و بازگشتی نیکو خواهند داشت. ۲۹ بدین‌سان، تو را در امتی فرستادیم - که پیش از آن، امت‌هایی بودند که دوران‌شان سپری شد - تا آنچه را بر تو وحی کردیم، بر آنان بخوانی، و این در حالی‌ست که آنان به (خدای) رحمان کفر می‌ورزند. بگو: او مالک و صاحب‌اختیار من است. هیچ خدایی جز او نیست. تنها بر او توکل کردم و بازگشتم تنها به پیشگاه اوست. ۳۰ اگر (معجزه‌ی تو)، چیزهای خواندنی بود که کوه‌ها با آن به حرکت در می‌آمد، یا زمین با آن تکه تکه می‌شد، یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند، (باز هم اگر خدا نمی‌خواست، ایمان نمی‌آوردند. این‌طور که شما می‌پندارید، نیست؛) بلکه تمام این کار (یعنی هدایت) فقط برای خداست. آیا مؤمنان (هنوز) ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست، همه‌ی مردم را هدایت

می‌کرد؟ پیوسته بلای کوبنده‌ای به سبب اعمال کافران، به آنان می‌رسد، یا در نزدیکی خانه‌هایشان فرود می‌آید، تا زمانی که وعده‌ی خدا فرا رسد. (آری)، خدا خلف وعده نمی‌کند. ۳۱ به‌راستی پیامبرانی پیش از تو (به وسیله‌ی کافران) مسخره شدند، و من به کافران مهلت دادم؛ آنگاه آنان را مجازات کردم. پس (بنگر) کیفر من چگونه بود؟! ۳۲ آیا کسی که بر همه‌ی افراد در حال انجام کارهایشان نظارت کامل دارد (، مانند کسی‌ست که چنین نیست؟) آنان برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: آنان را توصیف کنید. آیا شما او را از چیزی که (از وجودش) در زمین بی‌خبر است، آگاه می‌کنید؟ آیا با سخنی سطحی و دور از حقیقت (، او را از شریکانش باخبر می‌کنید؟). (چنین نیست؛) بلکه مکر و حیل‌های کافران برایشان آراسته شده، و (آنان) از راه (راست) بازداشته شده‌اند. (آری)، کسی که خدا گمراهش کند، هیچ راه‌نمایی نخواهد داشت. ۳۳ آنان در زندگی دنیا، عذابی (سخت) خواهند داشت، و یقیناً عذاب آخرت سخت‌تر است، و در برابر (خشم) خدا، هیچ محافظی نخواهند داشت. ۳۴

ج ۶، ص ۲۵۲). از این رو، آیه‌ی شریف، هم‌معنای آیه‌ی «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافت.» (حشر/۲۱) است.

بعضی دیگر نیز گفته‌اند که معنای آیه این است که این‌گونه امور خارق‌العاده، با قرآن اجرا نمی‌شود، و اگر قرار باشد اجرا شود، به وسیله‌ی دیگری که مشمول اراده‌ی خداست، اجرا می‌شود؛ چون همه‌ی امور به دست اوست و بس (روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۱۵۶).

البته که تفسیر دوم و سوم، با سیاق آیه سازگار نیست.

خداوند، هدایت کفار را اراده نکرده است

مؤمنان نزد خود آرزو می‌کردند که کفار ایمان بیاورند. این امیدشان شاید ناشی از گفتار کفار بود که می‌گفتند: «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَةً مِنْ رَبِّهِ». پس پیش خود امیدوار بودند که شاید آیتی غیر از قرآن نازل بشود، و در نتیجه، کفار ایمان بیاورند. برای همین، از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که خواسته‌ی کفار را اجابت کند؛ لکن خداوند فرمود که لازم است مؤمنان بدانند که خدا هدایت کفار را نخواسته، و اگر می‌خواست، همه‌ی مردم را هدایت می‌کرد؛ پس مؤمنان از این‌که کفار هدایت شوند، برای همیشه نومید باشند؛ ضمن این‌که باید گفت که خواسته‌ی کفار از پیامبر ﷺ برای آوردن معجزات دیگر، برای لج‌بازی‌ست؛ در حالی که اعجاز، تنها برای نشان دادن چهره‌ی حقیقت است به کسانی که طالب حقیقت‌اند. چنین قرار نیست که پیامبر ﷺ معجزه‌گری باشد تا هر کس هر معجزه‌ای پیشنهاد کرد، بیاورد، و تازه حاضر به قبول آن نباشند. این‌گونه درخواست معجزات (معجزات اقتراحی)، تنها از ناحیه‌ی افراد لجوج و سبک‌مغزی دیده می‌شد که حاضر به قبول هیچ حقیقی نبودند (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۲۴).

کفار، منتظر عذاب باشند

در آیه‌ی شریف، این تهدید و وعید قطعی برای کسانی دیده می‌شود که به عذاب کفر ورزیدند که هرگز بر نمی‌گردد. در آیه همچنین علایم و مقدمات آن عذاب ذکر شده که یکی پس از دیگری بروز می‌کند تا خود آن عذاب موعود فرا رسد. معنای آیه نیز چنین است که نزدیک خانه یا بر سر اینان که به دعوت حق تو کفر می‌ورزند، به سبب کاری که کردند و کفری که به رحمان ورزیدند، پیوسته مصیبت‌های کوبنده می‌آید. آنان همواره بدین حال هستند تا عذابی که خداوند وعده‌شان کرده، برسد؛ چون خدای متعال خلف وعده نمی‌کند و گفتارش تغییر نمی‌پذیرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۴۹۵). / ب

۳۱. اراده‌ی خداوند به هدایت چه کسانی تعلق نگرفته است؟

در باره‌ی سبب نزول آیه آمده است که برخی از مشرکان مکه به پیامبر ﷺ گفتند که اگر دوست داری از تو پیروی کنیم، این کوه‌های مکه را به وسیله‌ی قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد، و زمین را بشکاف و چشمه‌ها و نهرهایی در اینجا پدید آور تا درخت بکاریم و زراعت کنیم؛ چون تو به گمان خود، کمتر از داوود نیستی که خداوند، کوه‌ها را مسخر او کرده بود. باد را نیز مسخر ما کن تا بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و مایحتاجمان را فراهم آوریم و همان روز باز گردیم؛ چون تو کمتر از سلیمان نیستی که باد مسخرش بود. یا یکی از مردگان ما را زنده کن تا از او سؤال کنیم که آیا آنچه تو می‌گویی، حق است یا باطل؛ زیرا عیسی، مردگان را زنده می‌کرد و تو کمتر از عیسی نیستی! در این هنگام، این آیه‌ی شریف نازل شد و به آن‌ها یادآوری کرد که همه‌ی آنچه را که می‌گوئید، از سر لجاجت است و نه برای ایمان آوردن؛ وگرنه پیشتر معجزه‌ی کافی برای ایمان آوردن آورده‌ام (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۶۷). خداوند نیز در جواب آنان می‌فرماید که اگر قرآن چنین آثاری داشت هم این کفار هدایت نمی‌شدند؛ چراکه زمام همه‌ی امور به دست خداست.

هدایت و ضلالت، به اراده‌ی خداست

امر هدایت، به دست خداست؛ که هر که را بخواهد، همراه، و هر که را که به سویش انابه کند، هدایت می‌کند. بنابراین، آیه‌ی شریف، از نظر معنا، شبیه این آیه است: «(و حتی) اگر فرشتگان را بر آن‌ها نازل می‌کردیم، و مردگان با آنان سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابر آنان جمع می‌کردیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ مگر آن‌که خدا بخواهد؛ ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند.» (انعام/۱۱۱).

برخی دیگر از مفسران گفته‌اند که آیه در مقام بیان عظمت شأن قرآن است که نهایت درجه را در قدرت بیان و نفوذ کلام دارد، و این از جهالت کفار است که از قرآن رو می‌گردانند و پیشنهاد معجزه‌ی دیگری می‌کنند. چه معجزه‌ای بالاتر از این قرآن که در رفعت قدر و عظمت به حدیست که اگر قرآنی فرض شود که کوه‌ها را از جای کند، یا زمین را پاره پاره کند، یا مردگان را به زبان آورد، قطعاً همین قرآن خواهد بود؛ لیکن خداوند قرآن را برای چنین مقاصدی نازل نکرده است (التبیان،

توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، (این است که) از زیر (درختان) آن، نهرها جاریست (و میوه‌ها و سایه‌اش همیشگیست. این، فرجام کسانیست که خود را (از خشم خدا) حفظ کردند، و فرجام کافران، آتش است. ۳۵ کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان دادیم، از آنچه بر تو نازل شده، خوشحال‌اند، و از گروه‌ها(ی اهل کتاب)، کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند. بگو: من تنها به پرستش خدا و شرك نوزیدن به او مأمور شده‌ام. تنها به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشتم فقط به پیشگاه اوست. ۳۶ بدین‌سان، قرآن را فرمانی (به زبان) عربی نازل کردیم. چنانچه پس از این آگاهی‌ای که به تو رسیده، (باز) از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر (عذاب) خدا، هیچ یاور و محافظی نخواهی داشت. ۳۷ به راستی پیش از تو، پیامبرانی را فرستادیم و برای آنان، همسران و فرزندان قرار دادیم، و هر پیامبری تنها

﴿۳۵﴾ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلُّهَا دَائِمٌ وَظُلُمَاتٌ تَلِكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿۳۵﴾ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَتَابٌ ﴿۳۶﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وِجْيٍ وَلَا وَاقٍ ﴿۳۷﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِثَابِتَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿۳۸﴾ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾ وَإِنْ مَا نُزِيتَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْتَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿۴۰﴾ أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَمْ يُعَقَّبْ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴۱﴾ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعِلَّمُ الْكُفْرَ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۴۲﴾

با اجازه‌ی خدا، می‌تواند معجزه‌ای بیاورد. (آمدن هر معجزه، وقتی معین دارد، و) هر وقت معینی، حکم مقرر و نوشته‌شده‌ای دارد. ۳۸ خداوند آنچه (از مقدرات) را بخواهد، محو می‌کند و (آنچه را بخواهد،) قطعی می‌کند، و اصل و اساس (هرآنچه در مورد مقدرات عالم) نوشته شده، نزد اوست. ۳۹ اگر برخی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، (در زندگی‌ات) به تو نشان دهیم، یا (پیش از آن)، جان تو را بگیریم، (در هر حال،) وظیفه‌ی تو فقط رساندن (پیام‌های ما) است و محاسبه‌ی (اعمال آنان) فقط بر عهده‌ی ماست. ۴۰ آیا توجه نمی‌کنند که ما (پیوسته) سراغ (اهل) زمین می‌آییم و (با گرفتن جان‌شان)، از گوشه و کنار (جامعه‌ی بشری روی) زمین می‌کاهیم؟ (آری،) خداوند حکم می‌راند و هیچ‌کس نمی‌تواند حکمش را رد کند، و او زود به حساب (بندگان)ش می‌رسد. ۴۱ به‌راستی پیشینیان آنان (نیز) نیرنگ ساختند؛ (ولی نیرنگ‌هایشان اثری نداشت)؛ زیرا (اسباب) همه‌ی نقشه‌ها فقط در اختیار خداست؛ و (خدا) از آنچه هر کسی می‌کند، آگاه است. به‌زودی کافران خواهند دانست که فرجام (نیکوی) آن سرا برای کیست. ۴۲

دو است، به بازی (و بی‌هدف) نیافریدیم! ما آن دو را جز به حق نیافریدیم.» (دخان/۳۹۳۸).

پس مضمون آیه چنین می‌شود که خدای سبحان، در هر وقت و مدتی، کتاب، حکم و قضایی دارد که از میان آن‌ها، هر یک را که بخواهد، محو می‌کند، و هر یک را که بخواهد، اثبات می‌کند. این یعنی قضایی را که برای مدتی رانده، تغییر می‌دهد، و در وقت دیگر، به جای آن، قضای دیگری می‌راند؛ در حالی که قضایی لایتغیر و محوناشدنی و اثبات‌ناپذیر هم دارد که همه‌ی قضای دیگر از آن نشأت می‌گیرند، و محو و اثبات آن‌ها نیز بر حسب اقتضای آن قضاء است.

نکات

۱. حکم محو و اثبات، حکمی عمومی‌ست که شامل تمام موجودات و همه‌ی حوادثی می‌شود که به حدود زمان و اجل محدودند. از این رو نباید آن را صرفاً به نسخ احکام، محو دنیا و اثبات آخرت (روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۱۶۹)، دفع محنت‌ها و مصایب با دعا و صدقه (تفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۴) و ... محدود کرد. تمامی موجودات، یک تغییر و تغیر دارند که دست‌خوش مرگ و زندگی‌ست، و یک جهت ثبات دارند که هیچ دگرگون نمی‌شود.

۲. خداوند در هر چیزی قضاء و قدری ثابت دارد که تغییرپذیر نیست. این معنا البته نافی وجود قضای غیر حتمی نیست که با دعا یا صدقه و ... تغییر می‌پذیرد.

۳. قضای الهی، دو قسم است: تغییرپذیر و تغییرناپذیر (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۵۱۳-۵۱۷). البته همه‌ی این تغییرات، در علم خدا وجود دارد (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۸).

امام باقر علیه السلام فرموده است: «پاره‌ای از امور، اموری حتمی هستند که ناگزیر واقع می‌شوند. پاره‌ای دیگر، اموری مشروط و موقوف‌اند که خداوند هر یک را که بخواهد، پیش می‌اندازد، یا محو یا اثبات می‌کند، و هیچ‌کس از این امور اطلاع ندارد. اما آنچه که به وسیله‌ی انبیا خبر داده، ناگزیر واقع خواهد شد؛ چون خداوند راضی نیست که خود یا ملائکه یا انبیایش تکذیب شوند.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۷). البته در باب این‌که مدار پاره‌ای از امور بر محو و اثبات است، باید گفت که خدا خواسته است که خلاقش با جهل به حوادث آینده زندگی کنند تا به ضروریات زندگی خود قیام کنند؛ چون اگر عالم باشند، هدایت اسباب عادی را نمی‌پذیرند، و دو اصل اساسی زندگی که همان خوف و رجاء است، از اعتبار می‌افتد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۵۲۱). / ب

۳۹. خداوند، دارای قضای حتمی و غیر حتمی‌ست

رفع توهمات بزرگ

اختلاف حال «کتاب» و «محو و اثبات» آن (ر.ک: بقره/۱۰۶؛ نحل/۱۰۱) و دگرگون شدن احکام نوشته‌شده و قضای رانده‌شده در آن، چه‌بسا آدمی را به این توهم وادارد که قضایا و امور عالم، نزد خدای سبحان هم وضع ثابتی ندارد و حکم او هم مانند احکام ما آدمیان و صاحبان شعور، تابع علل و عوامل خارجی‌ست. یا ممکن است او را به این توهم اندازد که احکام الهی اصلاً گزاف و بیهوده است، و نه نمودی در عالم خارج از ذهن دارد و نه اثری بر آن می‌گذارد؛ یا ممکن است این توهم بدو دست دهد که خدایی که سلطنت مطلق دارد و هر کاری که بخواهد، با آزادی مطلق و بدون رعایت هیچ قید و شرط و طریقه و نظامی می‌کند، افعال و قضایایش صورت ثابت و نظام معین ندارد؛ در حالی که همو - برخلاف این توهم - فرموده است: «سخن من تغییرناپذیر است.» (ق/۲۹)؛ همچنین فرموده است: «هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.» (عد/۸).

پاسخ این توهمات این است که اصل و ریشه‌ی عموم کتاب‌ها و آن امر ثابتی که این کتاب‌های دست‌خوش محو و اثبات بدان بازگشت می‌کنند، نزد اوست؛ اصلی که مانند این شاخه‌ها، دست‌خوش محو و اثبات نمی‌شود، و اگر آن هم دست‌خوش محو و اثبات می‌شد، دیگر معنا نداشت که اصل کتاب‌ها خوانده شود؛ بلکه آن هم مانند این‌ها بود، و اگر این کتاب‌ها اصلی نداشتند، محو و اثبات آن‌ها به سبب یکی از دو بود: ۱. عوامل خارجی، اقتضای محو یکی و اثبات دیگری را داشت و در محو و اثبات آن‌ها اثر می‌گذاشت. در این صورت، خدای متعال، مانند ما انسان‌ها که محکوم عوامل خارجی هستیم، مقهور و مغلوب عوامل و اسباب خارجی می‌شد، و این غلط است؛ زیرا به حکم «خداوند حکومت می‌کند و هیچ‌کس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست.» (عد/۴۱)، خداوند به چیزی محکوم نمی‌شود؛ ۲. اصولاً کارهای او، تابع هیچ نظامی نیست؛ بلکه گزافی صورت می‌گیرد. این نیز صحیح نیست؛ زیرا گزاف بودن، مستلزم اختلال نظام خلقت و تدبیر عام و واحدی‌ست که موجودات را به هم مربوط می‌کند، و ساحت ذات خداوندی، بزرگ‌تر و منزهرتر از این معناست؛ همچنان‌که فرموده است: «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان این



وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
يَبْنِي وَيَنْتَعِمُ وَمَن عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

سُورَةُ اِبْرَاهِيمَ ﴿٤٣﴾ آيَاتُهَا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الرَّكْعَةُ ۝ ۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۲۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۳۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۴۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۵۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۶۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۷۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۸۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۰
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۱
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۲
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۳
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۴
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۵
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۶
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۷
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۸
الرَّكْعَةُ ۝ ۹۹
الرَّكْعَةُ ۝ ۱۰۰

کافران می‌گویند: «تو پیامبر نیستی!»
بگو: همین‌که خدا و کسی که دانش
کتاب (آسمانی) نزد اوست (، یعنی علی
بن ابی طالب)، بین من و شما گواه است،
کافیست. ۴۳

سوره‌ی ابراهیم (در مکه نازل شده است)
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
الف، لام، راء. (این،) کتابی (ست) که
بر تو نازل کردیم تا مردم را با اجازه‌ی
پروردگارشان از تاریکی‌ها بیرون بیاوری
و به نور برسانی؛ یعنی به راه (خدا)
شکست‌ناپذیر و شایسته‌ی ستایش؛ ۱ یعنی
(راه) «الله»؛ همان که آنچه در آسمان‌ها و
آنچه در زمین است، فقط برای اوست. وای
بر کافران، به سبب عذابی شدید؛ ۲ همانان
که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند
و (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند و در پی
کژی و انحراف آن هستند. آنان در گمراهی

دور و درازی به سر می‌برند. ۳ ما هر پیامبری را فقط به زبان قومش فرستادیم تا (پیام ما را) برایشان توضیح
دهد. خدا هر کسی را که بخواهد، گمراه، و هر کسی را که بخواهد، هدایت می‌کند. اوست که شکست‌ناپذیر
و حکیم است. ۴ به راستی موسی را با نشانه‌هایمان فرستادیم (و گفتیم) که قومت را از تاریکی‌ها خارج کن
و به نور برسان و روزهای خدا را به یادشان آور؛ زیرا در این (روزها)، بی‌شک نشانه‌هایی برای هر فرد بسیار
شکیبا و سپاسگزار وجود دارد. ۵

گفته‌اند که منظور از کتاب، قرآن کریم است؛ بدین معنا که هر کس این کتاب را فرا گیرد و بدان عالم شود و در آن تخصص یابد، گواهی می‌دهد که قرآن از ناحیه، خداست، و من هم که آورنده، آن‌ام، فرستاده، خدایم. در نتیجه، انسجامی میان ابتدای سوره که فرموده بود «الف، لام، میم، را. این‌ها، آیات این کتاب است، و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.» (عد/۱)، و اواسط سوره که فرموده «آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند...» (عد/۱۹)، و آخر سوره ایجاد می‌شود. این گفته، خدای سبحان، در حقیقت یاری کردن قرآن و دفاع از آن است در قبال توهینی که کفار کردند و مکرر گفتند: «چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟» (عد/۲۷).

علی (ع)؛ مصداق بارز آیه

اگر قرار باشد جمله‌ی «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بر کسی از گروندگان به رسول خدا ﷺ منطبق شود، او بی‌شک علی (ع) است؛ چون به شهادت روایات صحیح و بسیار، همو از تمامی امت مسلمان به کتاب خدا دانانتر بود، و اگر روایتی جز روایت ثقلین نبود که به تواتر، هم از طرق شیعه و هم از طرق اهل سنت، به ما رسیده، در اثبات این مدعا کافی بود؛ زیرا در آن روایت، پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «من در میان شما دو چیز بس بزرگ می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض بر من درآیند، و شما تا هنگامی که به این دو تمسک کنید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد.» (سفینة البحار، ج ۱، ماده‌ی «ثقل»).

روایات زیادی از این دست در تأیید این مدعا وجود دارد:

۱. ابوسعید خدری می‌گوید: از پیامبر در باره‌ی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (که در داستان سلیمان وارد شده است)، سؤال کردم. فرمود: «او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود.» عرض کردم: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می‌گوید و اشاره به کیست؟ فرمود: «او برادرم علی بن ابی‌طالب است.» (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۵۵).

۲. امام باقر (ع) در ذیل آیه‌ی شریف فرموده است:

«مقصود، علی (ع) است.» (بصائر الدرجات، ص ۲۱۶).

۳. امام صادق (ع) نیز فرموده است: «خداوند، ما را

قصد کرده است. اول و افضل و برگزیده‌ترین ما بعد از پیامبر،

علی (ع) است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۹۱). / ب

۴۳. وقتی کتاب و رسول خدا ﷺ تکذیب می‌شوند

مشرکانی که آیت بودن قرآن را نپذیرفتند، از پیامبر ﷺ درخواست معجزه‌ی دیگر کردند؛ اما وقتی از آمدن آیتی غیر قرآن مأیوس شدند، ناگزیر اصل رسالت را انکار کردند. پیامبر ﷺ نیز با این حجت قاطع به مشرکان پاسخ دادند که آنچه در قرآن در تصدیق رسالت آمده، شهادت الهی بر رسالت است. البته مقصود از این شهادت، دیدن و ناظر بودن و علم داشتن به واقع نیست؛ زیرا هیچ معنا ندارد که صدق رسالت آن جناب را به علم خدا ارجاع دهیم و علم خدا را حجتی بر ضد منکران بدانیم زیرا آنان راهی به علم خدا ندارند تا بفهمند آیا رسول خدا ﷺ در دعوی خود درست می‌گوید یا به خدا افترا می‌بندد. بنابراین، شهادت در آیه، به معنای گفتن و تأیید کردن است، و چه شهادتی بالاتر از شهادت خداوند است؛ آنجا که فرمود «بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟ (خود پاسخ ده و) بگو: «خداوند، گواه میان من و شماست» (انعام/۱۹)؛ ضمن این‌که در آیه‌ی شریف، اثبات دعوی رسالت، متکی بر قرآن تحقق پذیرفته و نه مانند پندار برخی مفسران (روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۱۷۵)، بر طبق ادله‌ای غیر از قرآن؛ (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۵۲۶).

علم کتاب، نزد کیست؟

پیامبر، غیر از خداوند، شهادت میان خود و مشرکان را به کسانی که علم کتاب دارند نیز استناد داده است. در این باب که مقصود از کتاب و کسی که علم به کتاب دارد، چیست، نظریات متعددی وجود دارد:

۱. بعضی از مفسران، مقصود از کتاب را لوح محفوظ دانسته و گفته‌اند که خدایی که نزد او علم کتاب است، برای شهادت کفایت می‌کند (تفسیر‌الکشاف، ج ۲، ص ۵۳۶)؛ ولی این تفسیر چون تکرار در شهادت خدا را در پی داشته و خلاف ظاهر است، درست نیست.

۲. برخی دیگر از مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۱۷۵)، منظور از کتاب را تورات و انجیل، و علمای به کتاب را که اسلام آورده‌اند (مانند عبدالله بن سلام و تمیم‌داری و جارود و سلمان فارسی)، شاهد دانسته‌اند؛ ولی این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا در آیه‌ی شریف، واژه شهادت آمده و نه علم. از سوی دیگر، این سوره در مکه نازل شده، و چنان‌که نوشته‌اند، در آن ایام، احدی از اینان ایمان نیاورده بود.

۳. بعضی دیگر از مفسران (ر.ک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، ص ۵۳۰)



زمانی (را یاد کن) که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را که بر شما ارزانی کرده به یاد آورید؛ در آن زمان که شما را از (چنگال) فرعونیان نجات داد که پیوسته بلا و مصیبتی سخت بر سر شما می آوردند؛ (یعنی) پسران تان را بسیار سر می بردند و زنان تان را (برای کنیزی) زنده می گذاشتند، و در آن (مصایب)، از جانب پروردگارتان (برای شما) آزمایشی بزرگ بود.» ۶ زمانی (را یاد کن) که پروردگارتان اعلام کرد: اگر شکر کنید، بی گمان بر (نعمت های) شما می افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، (بدانید که) عذاب من بسیار سخت است. ۷ موسی گفت: «اگر شما و تمام کسانی که در زمین هستند، کافر شوید (، تنها به خود زبان رسانده اید)؛ زیرا مسلماً خدا بی نیاز و شایسته ستایش است. ۸ آیا سرگذشت کسانی که پیش از شما بوده اند، به شما نرسیده است؟؛ یعنی قوم نوح و عاد و ثمود

﴿۱۰﴾

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾ وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأَنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٩﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤَنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾

و کسانی که پس از آنان بودند؛ (گذشتگانی) که فقط خدا آنان را می شناسد. (آن سرگذشت، از این قرار بود که) پیامبران شان، دلایل روشن برایشان آوردند؛ (ولی) نتیجه این شد که (کافران، از شدت خشم)، دستان خود را در دهان هایشان گذاشتند (و انگشتان شان را با دندان هایشان فشردند) و گفتند: «ما آنچه را که همراه آن فرستاده شده اید، انکار می کنیم، و ما نسبت به آنچه که ما را به آن دعوت می کنید، شك و تردیدی بسیار زیاد داریم.» ۹ پیامبران شان گفتند: «مگر در (ربوبیت) الله که پدیدآورنده ی آسمان ها و زمین است، شکی وجود دارد؟ (خدا) شما را (به ایمان آوردن) دعوت می کند تا بخشی از گناهان تان را بیامزد و (مرگ) شما را تا زمانی معین به تأخیر اندازد.» (قوم آنان) گفتند: «شما فقط بشری مانند ما هستید که می خواهید ما را از آنچه اجداد و نیاکان مان می پرستیدند، بازدارید. (اگر غیر از این است)، دلیل آشکاری برای ما بیاورید.» ۱۰

خود جلب کنید؛ نه این که با کمی شکرگزاری، آن را از خود برانید.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳).

آیا شکر خداوند را می‌توان به جای آورد؟

هر زمان انسان در مقام شکر الهی - چه با فکر، چه با زبان و چه با عمل - برآید، خود این توانایی بر شکر، موهبتی تازه است. به این ترتیب، اقدام به شکر، ما را مدیون نعمت‌های تازه‌ای او می‌کند. بنابراین ما هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «چگونه می‌توانم حق شکر تو را به جای آورم؛ در حالی که همین شکر من، به شکر نیاز دارد، و هر زمان که می‌گویم لک الحمد، بر من لازم است که برای همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد؟» (صحیفه سجادیه، مناجات شاکرین).

بنابراین، برترین مرحله‌ی شکر این است که انسان از شکر نعمت‌های او اظهار عجز و ناتوانی کند. امام صادق علیه السلام فرموده است: «خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن. عرض کرد: پروردگارا، چگونه حق شکر تو را ادا کنم؛ در حالی که هر زمانی شکر تو را به جا آورم، این موفقیت، خود نعمت تازه‌ای برای من است؟! خداوند فرمود: ای موسی، الان حق شکر مرا ادا کردی؛ چون می‌دانی که این توفیق از ناحیه‌ی من است.» (اصول کافی، ج ۴، ص ۸۰).

نکاتی در باب شکر

۱. شکر مخلوق؛ از لوازم شکر خالق: امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «روز قیامت که می‌شود، خداوند به بعضی از بندگان می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا، من شکر تو را به جا آوردم. می‌فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی، شکر مرا هم ادا نکرده‌ای!» سپس امام علیه السلام فرمود: «شکرگزارترین شما برای خدا، کسانی هستند که شکر مردم را بیشتر از دیگران به جا می‌آورند.» (همان، ج ۲، ص ۸۱).

۲. شکر؛ از عوامل شناخت خدا: نفس شکرگزاری توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه به ساحت مقدس او، نعمتی بزرگ و روحانیست که در تربیت نفوس انسان‌ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان‌های الهی و شناخت هر چه بیشتر خداوند، بسیار مؤثر است.

۳. شکر؛ عامل پویایی جامعه: احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از کسانی که با علم و دانش خود، یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات، در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده‌اند، عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است (تفسیر نمونه، ج ۱۰، صص ۲۸۲-۲۸۳). / ب

۷. بحثی در باب شکر نعمات پروردگار

خداوند به رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اعلام می‌کند که اگر مرا سپاس گویند، بر نعمت شما می‌افزایم، و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است. نکته‌ی ظریف آیه این است که وعده‌ی زیاد کردن نعمت را صریح آورده و فرموده است که «حتماً نعمت (دنیوی یا اخروی) را برایتان زیاد می‌کنم.» ولی هنگام تهدید کفران‌کنندگان، به صراحت نفرموده که عذابتان می‌کنم؛ بلکه با تعریض و اشاره فرموده است که «عذاب من سخت است.» (منهج‌الصادقین، ج ۵، ص ۱۲۵). آری، این، شیوه و روش کریمان است که در وعده و وعیدشان غالباً به عذاب تصریح نمی‌کنند. اگر این تصریح موجود بود، شاید می‌توانستیم وجوب شکر پروردگار را از آیه نتیجه بگیریم.

برخی از مفسران، همین اعلام الهی را نیز نعمتی از خدا می‌دانند؛ چون تشویق و ترساندن، برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت است (روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۱۹۰)؛ لکن این وجه، صحیح نیست؛ زیرا اعلام مذکور، تنها برای شکرگزاران نعمت است؛ در حالی که برای کفران‌کنندگان، نعمت و عذاب است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۲۸-۳۰).

شکر، عامل فزونی نعمت است، و کفر، عامل زوال آن

بدون شك خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما بخشیده، نیازی به شکر ما ندارد، و اگر به شکرگزاری دستور داده، آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و جزئی از يك مکتب عالی تربیتیست.

شکر دارای سه مرحله است: ۱. توجه، ایمان و آگاهی از بخشندگی نعمت؛ ۲. شکر زبانی؛ ۳. شکر عملی؛ یعنی صرف نعمت خداوند در راه هدفی که برای آن در نظر داشته است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی؛ بی آن که قلب تو مشغول بدان نعمت شود و خدا را فراموش کنی؛ همچنین از نعمت او راضی باشی و آن را وسیله‌ی عصیان او قرار ندهی و اوامر و نواهی‌اش را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاری.» (سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۷۱۰). همو علیه السلام می‌فرماید: «شکر نعمت این است که از گناهان پرهیز شود.» (نورالقلین، ج ۲، ص ۵۲۹).

در همین جا رابطه‌ی میان «شکر» و «افزونی نعمت» روشن می‌شود؛ چراکه هر گاه انسان‌ها نعمت‌های خدا را درست در راه هدف‌های الهی نعمت صرف کردند، در عمل ثابت کرده‌اند که شایسته و لایق‌اند، و این لیاقت و شایستگی، سبب فیض بیشتر و موهبت افزون‌تر می‌شود.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مقدمات نعمت‌های خداوند به شما می‌رسد. سعی کنید با شکرگزاری، بقیه‌ی آن‌ها را به سوی



قَالَ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ
بِسُلْطَنِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
﴿١١﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا
وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
﴿١٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ
أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ
ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ وَاسْتَفْتَحُوا
وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ
مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ وَيَأْتِيهِ
الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ
عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ
كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ
مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

پیامبران‌شان به آنان گفتند: «ما فقط بشری مانند شما هستیم؛ ولی خدا (با عطا کردن مقام نبوت)، بر هر یک از بندگانش که بخواهد، منت می‌گذارد. ما جز به خواست خدا نمی‌توانیم برای شما (معجزه و) دلیلی بیاوریم، و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند. ۱۱ چه شده که ما بر خدا توکل نکنیم؛ حال آن‌که ما را به راه‌های (سعادت) مان هدایت کرده است؟ بی‌شک (ما) در برابر آزار و اذیت شما صبر می‌کنیم، و توکل‌کنندگان تنها باید بر خدا توکل کنند.» ۱۲ کافران به پیامبران‌شان گفتند: «قطعاً شما را از سرزمین‌مان بیرون می‌کنیم؛ یا (این‌که اگر بخواهید بمانید، باید) به آیین ما درآیید.» پس پروردگارشان به آنان وحی کرد: «قطعاً ستمگران را نابود خواهیم کرد؛ ۱۳ و مسلماً شما را پس از آنان، در زمین سکونت می‌دهیم. این (عنایت)، برای کسی‌ست که از مقام

و منزلت من بترسد و از تهدیدم بهراسد.» ۱۴ (پیامبران از خدا) یاری خواستند و هر گردنکش حق‌ستیزی (از رسیدن به خواسته‌اش) محروم شد. ۱۵ پیش رویش جهنم است و از خونابه‌ای چرکین به او نوشانده می‌شود؛ ۱۶ که آن را با زجر، جرعه جرعه می‌نوشد؛ حال آن‌که نمی‌تواند آن را (به آسانی) فرو برد، و مرگ از هر سو سراغش می‌آید؛ در حالی که او نمی‌میرد و پس از آن (عذاب)، عذابی سخت (در انتظارش) است. ۱۷ وضعیت کسانی که پروردگارشان را انکار کردند، (چنین است که) کارهایشان مانند خاکستری‌ست که باد در روزی توفانی آن را به سرعت ببرد (و پراکنده کند). (آنان در قیامت) از هیچ‌یک از کارهایشان (در دنیا)، بهره‌ای نخواهند برد. این، همان گمراهی دور و دراز است. ۱۸

حقیقت توکل

مؤمن می‌داند که آنچه مشیت حق بر آن تعلق گیرد، تحقق پیدا می‌کند، و اگر تعلق نگیرد، چنانچه همه‌ی جن و انس جمع شوند، نمی‌توانند آن را ایجاد کنند. بنابراین، مؤمن در همه‌ی امور بر او اتکال می‌کند و کرده‌ی او را عین صلاح می‌داند (اطیب‌البیان، ج ۷، ص ۳۷۰).

توکل کردن بر خدا، مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی‌ها و سرسختی‌های مخالفان و پیچیدگی‌ها و بن‌بست‌هایی که در راهش قرار دارد، در جایی که توانایی گشودن آن‌ها را ندارد، او را وکیل خود بداند و بدو تکیه کند و از تلاش و کوشش باز نایستد؛ بلکه در آنجا که توانایی اجرای کاری را دارد نیز باز مؤثر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دریچه‌ی چشم یک موحد، سرچشمه‌ی تمام قدرت‌ها و نیروها، اوست.

توکل، ثمره‌ی مستقیم توحید افعالی خداست؛ زیرا از نظر یک موحد، هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش و پدیده‌ای در جهان، به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد. بنابراین، یک موحد، همه‌ی قدرت‌ها و پیروزی‌ها را از او می‌داند.

البته نباید پنداشت که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی، با روح توکل ناسازگار است؛ زیرا جدا کردن آثار عوامل طبیعی از اراده‌ی خدا، نوعی شرک محسوب می‌شود. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند، از او دارند و همه به اراده و فرمان او مؤثرند؟ آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده‌ی او بدانیم، از روح توکل فاصله گرفته‌ایم (تفسیر نمونه، ج ۱۰، صص ۲۹۷-۲۹۵).

پیامبر اسلام ﷺ، حقیقت توکل را بر اساس کلام جبرئیل، چنین تبیین فرموده‌اند: «توکل، آگاهی از این حقیقت است که مخلوق، نه زیان و نفع می‌رساند و نه عطا و منع دارد، و نیز چشم از دست مخلوق برداشتن. هنگامی که بنده‌ای چنین شد، جز برای خدا کار نمی‌کند و به غیر او امید ندارد. این حقیقت توکل است.» (بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴).

از امام رضا علیه السلام در مورد حد توکل سؤال شد. ایشان فرمود: «این‌که با اتکای به خدا، از هیچ‌کس نترسی.» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۶۸۲).

امام صادق علیه السلام نیز در باب نتیجه‌ی توکل می‌فرماید: «بی‌نیازی و عزت، در حرکت‌اند. هنگامی که محل توکل را بیابند، در آنجا ساکن می‌شوند.» (اصول کافی، ج ۱، باب توکل، حدیث ۳، باب

۱۱-۱۲. استدلال انبیا در توکل بر خداوند

انبیای عظام الهی برای وجوب توکل بر خداوند دو دلیل آورده‌اند:

۱. **برهان لمّی:** ایمان مؤمنان به خدای سبحان اقتضا می‌کند که معتقد باشند به این‌که آوردن معجزه، امری مربوط به خدای متعال است؛ چون حول و قوه، همه، از آن خداست و کسی بدون اذن او، مالک چیزی از آن حول و قوه نیست. پس از آن‌که مؤمنان معتقد شدند که معبود آن‌ها، خدایی است که تمامی عالم از او آغاز و بدو منتهی می‌شود، و قوام هر چیزی به وجود او است، باید معتقد شوند که تنها او رب تمامی موجودات و مالک تدبیر آن‌هاست، و هیچ موجودی، مالک چیزی بدون اذن و عنایت او نیست، و بنابراین او وکیل هر چیز و قیوم تمامی امور مربوط بدان است. پس مؤمنان باید پروردگارش را وکیل خود در همه‌ی امور مربوط به خود بدانند؛ حتی در اعمالی که به خودشان نسبت می‌دهند. از همین جهت است که حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز اعتراف می‌کند که خودش نمی‌تواند از پیش خود معجزه‌ای بیاورد؛ مگر آن‌که خدا اذنش بدهد.

در این برهان لمّی (پی بردن از وجود اثر به وجود مؤثر)، آیه با اتکا بر وجود ایمان، اثر آن را که توکل است، اثبات کرده است.

۲. **برهان ائمی:** انبیا، دلیل توکل خود بر خدا را به مکذبان چنین توضیح می‌دهند که ما چه عذری می‌توانیم داشته باشیم در این‌که به خدا توکل نکنیم؛ در حالی که خدای متعال، ما را به راه‌هایمان هدایت فرموده و ما خود در این سعادت و این نعمت بزرگ که به ما عطا شده، دخالتی نداشته‌ایم، و چون خدای سبحان، چنین نعمتی را که تمامی خیرات در آن است، به ما ارزانی کرده، لازم است در سایر امور خود نیز بدو توکل کنیم. این‌که خداوند ما را به راه‌هایمان هدایت کرده، خود دلیل بر وجوب توکل ما بر اوست؛ زیرا می‌دانیم که او به بندگان خود خیانت نمی‌کند و جز خیر برای ایشان نمی‌خواهد. ما با داشتن چنین دلیلی بر وجوب توکل، چه دلیلی بر عدم آن می‌توانیم داشته باشیم تا عذرمان باشد؟ و چون با بودن دلیل بر وجوب توکل، معقول نیست که دلیلی هم بر عدم وجوب باشد، ناگزیر هیچ راه و عذری برای توکل نکردن بر خدا نداریم.

در این برهان ائمی (پی بردن از وجود چیزی به وجود ملازم آن)، ملازم هدایت، وجوب توکل است. در آیه نیز اثبات ضرورت توکل با وجود هدایت صورت گرفته است (ترجمه‌ی



أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعْفُؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَدْنَا اللَّهَ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴿١٨﴾ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوْا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾ وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّةً لَهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾

آیا ندانسته‌ای که خدا آسمان‌ها و زمین را هدف‌دار آفریده است؟ اگر بخواهد، شما را (از میان) می‌برد و مخلوقات جدیدی را (به وجود) می‌آورد. ۱۹ این (کار) بر خدا دشوار نیست. ۲۰ (در قیامت)، همگی برای (محاسبه، در پیشگاه) خدا آشکار می‌شوند و ناتوانان (دنباله‌رو)، به کسانی که تکبر ورزیدند، می‌گویند: «ما (در دنیا) فقط پیرو شما بودیم. پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع می‌کنید؟» (متکبران) می‌گویند: «اگر خدا ما را (به راه‌هایی) راه‌نمایی کرده بود، حتماً شما را راه‌نمایی می‌کردیم. برایمان یکسان است؛ چه بی‌تابی کنیم یا صبر نمائیم؛ هیچ راه فراری نداریم.» ۲۱ زمانی که کار (محاسبه‌ی بندگان) تمام شود، شیطان می‌گوید: «خدا به شما وعده داد؛ وعده‌ای که قطعاً عملی می‌شد. و (من نیز) به شما وعده دادم؛ سپس (به وعده‌ام) با

شما وفا نکردم. من هیچ تسلطی بر شما نداشتم جز این‌که (تنها) شما را فراخواندم، و شما پاسخ (مثبت) دادید. بنابراین، مرا سرزنش نکنید و خودتان را سرزنش کنید. من به فریاد شما نمی‌رسم و شما (نیز) به فریاد من نخواهید رسید. من این (اعتقاد شما) را که در گذشته مرا شریک (خدا) قرار می‌دادید، انکار می‌کنم. ستم‌کاران، عذابی دردناک دارند.» ۲۲ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در بهشت‌هایی وارد می‌شوند که از زیر (درختان) آن‌ها، نهرها جاری‌ست. با اجازه‌ی پروردگارشان همیشه در آن خواهند ماند. در آنجا، درود (خدا بر) آنان، سلام (و اعلام امنیت کامل) است. ۲۳ آیا توجه نکردی که خدا چگونه چیز مهمی را بیان کرده است؟ (خدا، اعتقاد و) گفتار پاکیزه را مانند درختی پاکیزه (قرار داد) که ریشه‌اش (در زمین) استوار و شاخه‌اش در آسمان (سر کشیده) است. ۲۴

۲۴-۲۶. توحید؛ به مثابه شجره‌ی طیبه

مراد از «کلمه‌ی طیبه» که به «درخت طیب» تشبیه شده و صفاتی دارد، عقاید حقیقی است که ریشه در اعماق قلب و در نهاد بشر دارد و اخلاق حسنه و عمل صالح، فروع و شاخه‌هایش هستند. مقصود از «قول ثابت» نیز تبیین ویژگی کلمه است که همان عقاید حقه است و مربوط به کسی می‌شود که پای اعتقاد خود ایستاده و در عمل از آن منحرف نمی‌شود.

خداوند، نزدیک به این معنا را در آیه‌ی دیگری چنین بیان فرموده است: «به‌یقین کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس بر آن باقی ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند (و می‌گویند) که نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به بهشتی که به شما وعده داده شده است.» (فصلت/۳۰). در جای دیگر نیز فرموده است: «سخنان پاکیزه، به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح، آن را بالا می‌برد.» (فاطر/۱۰). قولی که در آیه‌ی یکم آمده، و کلمه‌ی طیبی که در آیه‌ی دوم بیان شده، چیزی است که خدای متعال، ثابت قدم اهل آن در دنیا و آخرت را مرتب بر آن می‌داند و اثر آن می‌شرد؛ همچنان که مقابل آن، چیزی است که گمراهی ظالمان یا شرک مشرکان، اثر آن است. با این بیان روشن شود که مراد از آن قول، کلمه‌ی توحید و شهادت حقیقی به یکتایی معبود است.

پس قول به وحدانیت خدا و استقامت بر آن، قول حقیقی است که اصلی ثابت دارد، و برای همین، از هر تغییر و زوال و بطلانی محفوظ است، و آن اصل، خداوند است که همان زمینیه حقایق است و شاخه‌هایی دارد که بدون هیچ مانع و عایقی از آن ریشه جوانه می‌زنند، و آن شاخه‌ها، معارف حق و اخلاق پسندیده و اعمال صالح هستند که مؤمن، حیات طیبیه خود را به وسیله‌ی آن‌ها تأمین می‌کند، و عالم بشریت و انسانیت، رونق و آبادانی حقیقی خود را از آن‌ها می‌یابد. همین معارف و اخلاق و اعمال هستند که با سیر نظام وجود که به ظهور انسان (البته انسان مفلوظ بر اعتقاد حق و عمل صالح) منتهی می‌شود، سازگاری و موافقت دارند، و غیر این معارف، از مبدأ عالم جوانه نزنند و با حیات طیبیه‌ی انسانی و سیر نظام وجود سازگار نیستند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۷۲-۷۳).

امام صادق (علیه السلام)، مصداق بارز شجره‌ی طیبه را چنین تبیین می‌فرماید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ریشه‌ی این درخت است، و امیر

مؤمنان علی (علیه السلام)، شاخه‌ی آن، و امامان که از ذریه‌ی آن‌ها هستند، شاخه‌های کوچک‌ترند، و علم امامان، میوه‌ی این درخت است، و پیروان مؤمن آنان، برگ‌های این درخت‌اند.» سپس امام (علیه السلام) فرمود: «آیا چیز دیگری باقی ماند؟» راوی می‌گوید که گفتم: نه، به خدا سوگند! فرمود: «به خدا قسم، هنگامی که مؤمنی متولد می‌شود، برگی در آن درخت ظاهر می‌شود، و هنگامی که مؤمنی راستین می‌میرد، برگی از آن درخت می‌افتد.» (تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۳۵).

درخت توحید همیشه میوه دارد

اصل ماده‌ی شجر، به معنای چیزی است که می‌روید، رشد می‌کند و اعتلا می‌یابد، و از آن، شاخه‌ها و برگ‌هایی ظاهر می‌شود؛ خواه مادی باشد و خواه معنوی (التحقیق، ج ۶، ص ۱۹). مطابق روح معنای درخت، تمثیلی که در آیه آمده (درخت طیب به مثابه مثل، و کلمه‌ی طیب به مثابه ممثل)، صرف مجاز نیست؛ بلکه خبر از حقیقتی ناب می‌دهد.

آیا توحید چنین حقیقتی نیست؛ حقیقتی که ثمراتش همواره به اذن خدا چیدنی است؛ همچنان که نهایت درجه برکت یک درخت، این است که در تمام سال و تا ابد در هر لحظه میوه بدهد؟

آیا موحدان حقیقی، چنین نیستند؛ مؤمنان کاملی که گفتند «رَبُّنَا اللَّهُ»، و پای آن هم ایستادند؛ همان‌هایی که همیشه مردم از خیرات وجودیشان بهره‌مندند و از برکاتشان استفاده می‌کنند؟

آیا قیام حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، چنین درختی نیست که بعد از گذشت قرن‌ها هنوز مردم عالم را از ثمرات خود بهره‌مند می‌کند؟ آیا انقلاب اسلامی ایران چنین حقیقتی نیست که با رویش و اعتلا و نموش، ثمراتی چون امید، آزادگی، عزت، ایمان و ... را برای تمام آزادی‌خواهان عالم ارمان آورده؟

البته برخی از مفسران، این تمثیلات را از جنس مجاز می‌دانند و می‌گویند که تشبیهات زیادی در زبان‌های گوناگون داریم که اصلاً وجود خارجی ندارند. مثلاً می‌گوییم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد؛ در حالی که می‌دانیم آفتاب همیشه غروب دارد. به هر حال، چون هدف از تشبیه، مجسم کردن حقایق و قرار دادن مسائل عقلی در قالب محسوس است، چنین تشبیهاتی نادرست نیست؛ بلکه دل‌نشین و مؤثر و جذاب هم هست (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۳۴).

میوه‌اش را هر دم به اجازه‌ی پروردگارش می‌دهد. (آری،) خداوند، چیزهای مهم را برای مردم بیان می‌کند تا مگر پند بگیرند. ۲۵ توصیف (اعتقاد و) گفتار پلید، مانند درختی پلید است که از روی زمین ریشه‌کن شده است و هیچ ثباتی ندارد. ۲۶ خداوند، مؤمنان را با گفتار (و اعتقاد) ثابت در زندگی دنیا و آخرت، پابرجا می‌کند، و خدا ستم‌کاران را گمراه می‌کند، و خدا هر کاری بخواهد، می‌کند. ۲۷ آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی کشانند، توجه نکردی؟ ۲۸ (سرای نابودی)، همان جهنم (است) که در آن وارد می‌شوند و می‌سوزند؛ و چه مکان بدی برای استقرار است! ۲۹ برای خدا، همتیانی قرار دادند تا (مردم را) از راهش گمراه کنند. بگو: (اندکی از زندگی زودگذر دنیا) لذت ببرید و خوش باشید؛ که

تُوتَىٰ أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ
كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
﴿٢٦﴾ يُدَبِّثُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ
اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا
وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُونَهَا وَبئس
الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ
تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا
يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ
قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ ﴿٣١﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
بِهِ مِنَ الشَّجَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ
فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

لنوع

سرانجام شما به آتش منتهی می‌شود. ۳۰ به بندگان باایمان من بگو: نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، در نهان و آشکار انفاق کنند؛ پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن هیچ خرید و فروش و دوستی خالصانه‌ای وجود ندارد. ۳۱ «اللَّهُ»، کسی‌ست که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان، آبی فروفرستاد، و با آن، از (انواع) محصولات، برای شما رزق و روزی (از زمین) بیرون آورد، و کشتی‌ها را در جهت منافع (و کمال) شما، رام و مسخّر کرد تا به فرمانش در دریا روان شوند، و رودها را برای شما رام و مسخّر کرد؛ ۳۲ خورشید و ماه را که پیوسته روان‌اند، در جهت منافع (و کمال) شما، رام و مسخّر کرد و شب و روز را برایتان رام و مسخّر کرد. ۳۳

۲۷. فطرت انسان، توحیدگراست

هدایت، از آن خداست، و همه‌ی امور به خدای سبحان بازگشت می‌کند؛ یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر بر ایمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند، خداوند هم ایشان را در دنیا و آخرت بر همان ایمانشان ثابت قدم می‌کند (همانند ضلالت) و اگر مشیت خدای متعال نباشد، ثبات خودشان سودی نخواهد داشت؛ اما فرقی که میان دو مقام هدایت و ضلالت است، این است که هدایت ابتدا و آغازش از ناحیه‌ی خداست؛ که نتیجه‌اش هدایت شدن است؛ ولی ضلالت ابتدایش از خود بنده است، و خداوند به سبب سوء اختیار بنده، او را با ضلالت بیشتری کیفر می‌دهد و بر ضلالتش می‌افزاید.

هدایت انسان، بر مبنای فطرت آغاز می‌شود

خدای سبحان، بشر را بر فطرت توحید آفریده است؛ فطری سالم که معرفت ربوبیت و خوبی تقوا و بدی کارهای زشت را در آن امانت گذاشته، و معنای این که گفتیم هدایت ابتدایش از خداست، همین است. آنگاه این فطرت را با دعوت‌های دینی که داعیان آن‌ها، انبیا و رسل هستند، تأیید فرموده است. پس اگر انسان‌ها بر اساس همین فطرت سالم زندگی کنند، مشتاق معرفت، پروردگار خود و عمل صالح شوند و از فجور و عمل زشت نفرت بورزند، خداوند هدایتشان می‌کند و به آن معرفتی که می‌خواستند، خواهند رسید.

اگر اما انسان از راه فطرت منحرف شود و با انتخاب بد خود و به سبب نشناختن مقام پروردگار و دل‌دادگی به زندگی خاکی و پیروی از هوای نفس، از حق تنفر یابد، خودش خود را گمراه کرده، و گمراهی‌اش تا اینجا، مربوط به خدای متعال نیست؛ ضلالتی است که منشأش گمراه کردن خدا نیست؛ چون لطف و رحمت پروردگار، مانع از این است که کسی را ابتدائاً گمراه کند؛ لیکن در صورتی که بنده با آگاهی و توجه، بر انحراف خود پافشاری کند، خدای متعال، رحمت خود را از او قطع می‌کند، توفیق را از او می‌گیرد و ضلالتش را حتمی می‌کند. پس اضلال و گمراه کردن خدا، مربوط به کسانی است که خود آن‌ها، راه انحراف را با توجه و آگاهی پیش بگیرند. آری، او خود مخالفت و انحراف را شروع کرد؛ خداوند هم برای مجازات کفران نعمت، او را منحرف‌تر کرد.

بنابراین قضای حتمی الهی؛ یکی شقاوت کافر و دیگری سعادت مؤمن است.

فرق اساسی میان هدایت و ضلالت

میان دو آیه‌ی «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» و آیه‌ی «يُضِلُّ اللَّهُ الَّذِينَ

ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» اختلاف وجود دارد؛ چراکه خداوند در آیه‌ی یکم، انحراف و لغزش را از ناحیه‌ی خود منحرفان فرض کرده، سپس از اغه را به خود نسبت می‌دهد؛ اما در آیه‌ی دوم، نخست ایمانی را که خود مستلزم هدایت خدایی‌ست، فرض کرده و سپس به آن، قول ثابت را که ثبات و استقامت به حسن اختیار آن مؤمنان است، اضافه می‌کند. آنگاه تثبیت را پاداش ثبات اختیاری آنان که فعل آن‌هاست، می‌نامد. خلاصه‌ی کلام این‌که در باب هدایت، نقطه‌ی شروع را به خود بندگان نسبت نمی‌دهد؛ بلکه ثبات بر هدایت فطری را به ایشان نسبت می‌دهد، و سپس تثبیت خود را پاداش نام می‌دهد و نوید می‌دهد که چنین افرادی را خداوند در خطرهای زندگی دنیا و آخرت از لغزش و انحراف حفظ می‌فرماید. نتیجه این‌که هدایت اولی و فطری بشر، مربوط به خود او نیست؛ بلکه هدایت اول و پاداشی، همه از خداست، و تنها آنچه از ناحیه‌ی او و به اختیار اوست، ثبات بر هدایت اولی‌ست؛ برخلاف ضلالت که نخست از ناحیه‌ی خودش شروع می‌شود.

به هر حال، تثبیت مذکور در آیه، به منزله‌ی محکم کردن درخت طیب است؛ طوری که ریشه‌اش در زمین جای‌گیرتر شود، و وقتی ریشه‌ی درخت ثابت شد، نمو می‌کند و رگ‌های مویی و بزرگ‌تر خود را در اطراف می‌دواند و در نتیجه میوه‌ی خود را همه‌وقت می‌دهد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۷۵-۷۷).

البته برخی از مفسران، معنای دیگری را برای آیه‌ی شریف ذکر کرده‌اند. برای مثال، مراد از تثبیت مؤمنان، این است که خداوند، ایشان را به خود نزدیک کرده و در بهشت منزل داده است (منهج‌الصادقین، ج ۵، ص ۱۳۶)؛ برخی نیز گفته‌اند: یعنی با یاری خود، ایشان را در زمین تمکن می‌بخشد و فتح و غلبه بر دشمن را نصیب‌شان می‌کند و در آخرت هم در بهشت جای می‌دهد (روح‌المعانی، ج ۱۳، ص ۲۱۷). دیگر این‌که اکثر مفسران، مقصود از آخرت در آیه‌ی شریف را عالم قبر و برزخ می‌دانند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۱۳۱)، و خداوند، انسان را هنگام ورود در قبرش، در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می‌کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه می‌دارد. از امام صادق ع نقل شده است «شیطان هنگام مرگ سراغ افراد باایمان می‌آید و از چپ و راست برای گمراهی او وسوسه می‌کند؛ اما خداوند به او اجازه نمی‌دهد که مؤمن را گمراه کند.» (نورالثقلین، ج ۲، صص ۵۴۰-۵۴۱).



وَأَتْلُوكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾ وَإِذْ قَالَ
 إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ
 نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيرًا مِمَّنِ النَّاسِ
 فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۶﴾
 رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ
 الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَهْلَهُ مِنْ النَّاسِ
 تَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ
 ﴿۳۷﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمْ مَا نَخْفِي وَمَا نَعْلَمُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ
 مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿۳۸﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعٌ
 الدُّعَاءِ ﴿۳۹﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا
 وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿۴۰﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ
 يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿۴۱﴾ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ
 الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿۴۲﴾

و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد. اگر نعمت (های) خدا را بشمارید، نمی توانید شمارش آن را به پایان رسانید. (آری)، بی گمان انسان بسیار ستم کار و ناسپاس است. ۳۴ زمانی (را یاد کن) که ابراهیم گفت: «پروردگارا، این سرزمین را امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگه دار؛ ۳۵ پروردگارا، آن بتها، بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر کس از من پیروی کند، از من است، و هر کس مرا نافرمانی کند، (کارش با توست؛ که) تو بسیار آمرزنده و مهربانی؛ ۳۶ پروردگارا، من برخی از فرزندانم را در دره ای کشت ناشدنی در کنار خانه ی حرمت یافته ات سکونت دادم. پروردگارا، (چنین کردم) تا نماز را کامل و بی نقص به جای آورند. پس دل های برخی از مردم را چنان کن که به آنان گرایش پیدا کند، و از انواع محصولات به آنان روزی ده. باشد که

سپاسگزاری کنند؛ ۳۷ پروردگارا، تو از آنچه پنهان می کنیم و آنچه آشکار می کنیم، آگاهی. (آری)، هیچ چیزی، نه در زمین و نه در آسمان، بر خدا پوشیده نیست. ۳۸ سپاس و ستایش برای خداست؛ همو که اسماعیل و اسحاق را با وجود سالخوردگی (ام) به من بخشید؛ زیرا قطعاً پروردگار من، دعا را اجابت می کند؛ ۳۹ پروردگارا، من و برخی از فرزندانم را افرادی قرار ده که نماز را کامل و بی نقص به جای می آورند. پروردگارا، دعای مرا بپذیر. ۴۰ پروردگارا، من و پدر و مادرم و مؤمنان را در روزی که حساب برپا می شود، بیامرز.» ۴۱ به هیچ وجه خدا را از کردار ستم کاران، غافل مپندار. (او کیفر) آنان را فقط برای روزی که چشمها خیره می ماند، به تأخیر انداخته است. ۴۲

داد و نه به خداوند که مقصود از آن (عصیان)، تخلف از آیین و احکام دین حنیف است؛ نه شرك و كفر (انوار درخشان، ج ۹، ص ۳۱).

ارزش حقیقی، از آن عمل صالح است و نه نژاد

خداوند نیز ملاکی را که ابراهیم برای اهلیت و انتساب به ولی خدا کرده، در آیهی دیگری چنین تأیید فرموده است: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند، (از همه سزاوارترند)». (آل عمران/۶۸).

پس این‌طور نیست که ولادت طبیعی و نژاد، ملاک نفی یا اثبات نسب باشد، و هیچ امتی را هم سراغ نداریم که در اثبات و نفی نسب، تنها به ولادت طبیعی اکتفا کنند؛ بلکه تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، در دامنه و شمولیت نسبت تصرف شده؛ یک جا توسعه و جایی دیگر تضییق یافته است؛ همچنان که اسلام نیز در این نسبت تصرفاتی کرده، و برای مثال، پسرخوانده، زنازاده، فرزند کافر، و مرتد را فرزند ندانسته، و در مقابل، رضیع (بچه‌ای که از زنی دیگر شیر خورده) را فرزند خوانده است؛ با این‌که فرزند طبیعی نیست. همچنین در کلام خدا، پسر نوح، رسماً از پسر نوح نفی شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، صص ۱۰۳-۱۰۴): آنگاه که عذاب الهی نازل شد و پسر نوح در معرض هلاکت قرار گرفت، «نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا، پسر من از خاندان من است، و وعده‌ی تو (در مورد نجات خاندانم) حق است، و تو از همه‌ی حکم‌کنندگان برتری. (خداوند) فرمود: ای نوح، او از اهل تو نیست! او عمل غیرصالحیست [فرد ناشایسته‌ایست]». (هود/۴۵-۴۶).

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است: «هر یک از شما که از خدا بترسد و عمل صالح کند، از ما اهل‌بیت علیهم السلام است. راوی پرسید: از شما اهل‌بیت علیهم السلام است؟ فرمود: آری، از ما اهل‌بیت علیهم السلام است؛ چون ابراهیم علیه السلام در این باره فرموده است: «فَمَنْ يَعْنِي فِئْتَهُ مِنِّي». عمر بن یزید پرسید: آیا چنین کسی، از آل محمد علیهم السلام است؟ فرمود: آری، به خدا قسم، از خود آل محمد علیهم السلام است. مگر نشنیده‌ای کلام خدای را که فرموده: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام، کسانی‌اند که وی را متابعت می‌کنند؟» و سخن ابراهیم علیه السلام که فرموده است: «فَمَنْ يَعْنِي فِئْتَهُ مِنِّي». (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۴۸). / ب

۳۶. پیروی از حق، ملاک انتساب افراد به اولیای خداست

تفکری در افکار و اذهان برخی وجود دارد که صرف داشتن یک رابطه‌ی نسبی یا سببی با اولیای الهی، منجر به بهره‌مندی‌های خارج از قاعده و برخورداری از امتیازات ویژه خواهد شد. خداوند این توهم را شدیداً نفی می‌کند.

پیروی؛ هم در اعتقاد و هم در عمل

«اتباع»، به معنای پیروی در راه است، و اگر در آیه‌ی شریف، از این واژه استفاده شده، بدین منظور است که بفهماند مقصود از اتباع، صرف پیروی در عقیده و اعتقاد به توحید نیست؛ بلکه سپردن در راه اوست که اساسش اعتقاد به وحدانیت خدای سبحان و خود را به دامن خدای متعال انداختن و در معرض او قرار دادن است تا او وی را از پرستش بت‌ها دور نگاه دارد. بنابراین، مقصود از پیروی ابراهیم، پیروی از دین و دستورهای شرع اوست؛ خواه دستورهای مربوط به اعتقادات، و خواه دستورهای مربوط به اعمال؛ همچنان که مقصود از عصیان او، ترک سیره و شریعت و دستورهای اعتقادی و عملی اوست. بنابراین، حکم کلی ابراهیم علیه السلام که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها معتبر است، این است که هر کسی در عمل به شریعت من و مشی بر طبق سیره‌ی من، مرا پیروی کند، به من ملحق است و به منزله‌ی فرزندان من خواهد بود، و من ای خدا، از تو می‌خواهم که مرا و ایشان را از این‌که بت بپرستیم، دور کنی، و هر که مرا در عمل به شریعتم نافرمانی کند، یا در بعضی از آنها عصیان بورزد، چه از فرزندانم باشد و چه غیر ایشان، خدایا، او را به من ملحق مفرما، و من از تو درخواست می‌کنم که او را هم از شرك دور بداری؛ بلکه او را به رحمت و مغفرت خودت می‌سپارم.

البته باید توجه داشت که هرچند ابراهیم علیه السلام به صراحت برای عصیان خود طلب مغفرت و رحمت نکرد، و تنها ایشان را در معرض مغفرت خداوند قرار داد، کلامش بدون اشاره به این جهت نیست که رحمت الهی را برای ایشان هم خواسته است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۲). آری، درست است که سیره و طریقه‌ی او، آدمی را برای رحمت الهی و محفوظ ماندن از شرك آماده می‌کند؛ لیکن چنان هم نیست که هر کس طریقه‌ی او را پیش گیرد، معصوم است، و هر کس آن را ترك گوید، باید به‌کلی از رحمت خداوند مأیوس شود؛ چون این مقدار از گناه (هر گناهی غیر از شرك که بخشیدنی نیست)، مانع شمول رحمت حق نمی‌شود. به همین سبب، عصیان را به خود نسبت



مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ
 وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ
 فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا إِلَىٰ آجَلٍ قَرِيبٍ نُنِجُ
 دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْلَمَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ
 قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ
 ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ
 وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ
 اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ
 ﴿٤٦﴾ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
 ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ
 وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ
 مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْشَى
 وُجُوهُهُمْ النَّارُ ﴿٥٠﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ
 اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾ هَذَا بَلَّغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ
 وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾

در حالی که (با ترس و وحشت، به سوی منادی محشر) می‌شتابند، سرهایشان را بالا گرفته‌اند، پلک نمی‌زنند و (از شدت ترس) دل‌هایشان (از هر فکر و چاره‌ای) خالی‌ست. ۴۳ مردم را از آن روز هشدار ده که عذاب سراغشان بیاید و ستم‌کاران بگویند: «پروردگارا، (عذاب را) تا مدت کوتاهی به تأخیر بینداز تا به دعوتت پاسخ (مثبت) دهیم و از پیامبران پیروی کنیم.» (؛ ولی به آنان گفته می‌شود: «آیا پیشتر سوگند نمی‌خوردید که هرگز نابود نخواهید شد؟» ۴۴ و در خانه‌های کسانی که به خود ستم کردند، سکونت داشتید و برایتان روشن شد که با آنان چه برخوردی کردیم، و چیزهای (مهم) را برایتان بیان کردیم.» ۴۵ (آری،) به راستی نیرنگ‌شان را به کار بستند؛ در حالی که نیرنگ‌شان نزد خدا (آشکار) است؛ و (البته) مکر و نیرنگ‌شان نمی‌تواند کوه‌ها از جای برکند (؛ چه رسد

به این که دین خدا را که از کوه‌ها محکم‌تر است، از بین ببرد). ۴۶ بنابراین، به هیچ وجه مپندار که خداوند به وعده‌ای که به پیامبران داده، وفا نکند؛ زیرا خدا شکست‌ناپذیر و مجازات‌کننده است. ۴۷ (این انتقام،) در روزی (ست) که زمین به (چیزی) غیر از این زمین تبدیل می‌شود و آسمان‌ها (نیز همین‌طور،) و (همگان) در پیشگاه خدای یگانه و بسیار مسلط و چیره آشکار می‌شوند. ۴۸ در آن روز، گنه‌کاران را در این حال می‌بینی که (در کنار هم کیشان‌شان) جمع و به زنجیر کشیده شده‌اند. ۴۹ لباس‌هایشان از قیر (گداخته) است، و آتش، چهره‌هایشان را فرا گرفته است؛ ۵۰ تا خدا به هرکس همان کارهایی را که کرده، پاداش و کیفر بدهد؛ زیرا او زود به حساب (بندگان)ش می‌رسد. ۵۱ (قرآن،) پیامی برای مردم است، تا (اهداف مهمی در جهان محقق شود؛ از جمله این که مردم) به وسیله‌ی آن هشدار داده شوند، و این که بدانند او فقط خدایی یگانه است، و

(دیگر) این که خردمندان پند گیرند. ۵۲

يك قسم انتقام، حق فرد فرد اجتماع است که بر اساس احساس درونی با هدف ایجاد رضایت خاطر صورت می‌گیرد، و قسم دیگر، حق قانون و سنت است که بر مبنای عقل تحقق می‌پذیرد؛ زیرا قانون که مسئول تعدیل زندگی مردم است، خود مانند يك فرد، سلامت و مرض دارد، و سلامت و استقامتش اقتضا می‌کند که مجرم متخلف را کیفر کند، و همان‌طور که او سلامت و آرامش و استقامت قانون را سلب کرده، به همان مقدار، قانون نیز تلافی و از او سلب آسایش می‌کند، و این انتقام با هدف حفظ نظام اجتماعی از خطر اختلال و جلوگیری از هرج و مرج صورت می‌پذیرد.

پس هر جا در قرآن کریم و سنت، انتقام، به خدا نسبت داده شده، منظور از آن، انتقام مربوط به حقی ضایع‌شده از حقوق دین الهی و شریعت آسمانی و مجتمع اسلامی‌ست؛ هرچند که در پاره‌ای از موارد، حق فرد را هم تأمین می‌کند؛ مانند مواردی که شریعت و قانون دین، داد مظلوم را از ظالم می‌ستانند؛ که در این موارد، انتقام، هم حق فرد است و هم حق اجتماع. بنابراین نباید توهم کرد که مقصود خدا از انتقام، کسب رضایت خاطر (انتقام فردی) است؛ چون ساحت او، مقدس، و مقامش عزیزتر از این است که از ناحیه‌ی جرم مجرمان و معصیت گناهکاران متضرر شود و از اطاعت مطیعان نفعی ببرد. رحمت خداوند نیز این‌گونه است. رحمت نامتناهی پروردگار که نفسانی و از سر دلسوزی و شفقت نیست، تتمیم ناقص و تکمیل کمبود افرادی‌ست که استعداد آن را دارند. این رحمت، با عذاب خلد او سازگار نیست. بنابراین، عذاب الهی همواره در باره‌ی جرم‌هایی‌ست که استعداد رحمت و امکان افاضه را از بین می‌برد: «آری، کسانی که کسب گناه کنند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن‌ها اهل آتشاند و جاودانه در آن خواهند بود.» (بقره/۸۱).

البته باید توجه کرد که معنایی که برای انتقام، به خدای متعال منسوب کردیم، معنایی‌ست که بر مجرای مجازات و ثواب و عقاب بار می‌شود؛ اما اگر زندگی آخرت را نتیجه‌ی اعمال دنیا بدانیم، معنای انتقام الهی، به تجسم صورت‌های زشت و ناراحت‌کننده از ملکات زشتی برمی‌گردد که در دنیا به سبب تکرار گناهان در آدمی پدید می‌آید. بیان ساده‌تر این‌که بنا بر این نظریه، عقاب و همچنین ثواب‌های آخرت، همان ملکات فاضله یا ملکات زشتی‌ست که به علت تکرار نیکی‌ها و بدی‌ها در نفس آدمی صورت می‌بندد. همین صورت‌ها، در آخرت، شکل عذاب و ثواب به خود می‌گیرد (ترجمه‌ی المیزان، ۱۲ج، صص ۱۱۸-۱۲۷). اگر خداوند چنین انتقامی نداشت، برخلاف

حکمت و عدل بود (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۸۵). / ب

۴۲-۵۲. خداوند، عزیز و دارای انتقام شدید است

اگر خداوند عزیز، بشر را از اعمال زشت می‌ترساند و انداز می‌دهد و دعوت انبیا و وعده‌ی الهی به نصرت مؤمنان و عذاب ظالمان حق است، پس چرا ستم‌کاران همچنان سرگرم تمتعات خویش‌اند، و چرا خداوند عزیز، ایشان را به ظلمشان نمی‌گیرد؟

وعده‌ی خداوند به عذاب استیصال در دنیا و عذاب فراگیر در قیامت

خداوند در مقام پاسخ شبهه‌ی طرح‌شده فرموده است که از آنچه ستم‌کاران می‌کنند، غافل نیست و وعده‌ای را هم که به پیغمبرانش داده، خلف نمی‌کند، و چگونه چنین کند؟ با این‌که او دانای به مکر و عزیزی صاحب انتقام است، و لازمه‌ی عزت مطلق او نیز همین است که خلف وعده نکند؛ چون خلف وعده، یا بدین علت است که نمی‌تواند به وعده‌ی خود وفا کند؛ یا بدین سبب است که رأیش برگشته و وضعی برایش پیش آمده که او را مجبور کرده برخلاف حال قبلی‌اش رفتار کند، و خداوند، عزیز علی‌الاطلاق است، و عجز و ناتوانی در او تصور ندارد، و هیچ حالتی او را مقهور و مجبور به عمل برخلاف حالت قبلی نمی‌کند؛ چون واحد و قهار است؛ بلکه اگر ظالمان را به خشم خود نمی‌گیرد، برای این است که می‌خواهد عذابشان را برای روز سختی تأخیر بیندازد، و آن روز، روز جزاست؛ روزی که چشم‌ها در حدقه از حرکت باز می‌ایستند؛ در حالی که همین ظالمان گردن می‌کشند و چشم‌هایشان را خیره می‌کنند و دل‌هایشان دهشت‌زده می‌شود و از شدت موقف، حيله و تدبیر را از یاد می‌برند؛ علاوه بر این‌که در همین دنیا هم آنان را عذاب خواهد کرد؛ همچنان که امت‌های گذشته را به عذاب استیصال هلاک کرد. خدای متعال در امت‌های گذشته و حتی در امت محمدی این قضا را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم، دچار انقراض‌شان می‌کند.

البته روزی که چنین عذاب‌هایی بیاید، روزی‌ست که زمین از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می‌شود، و دیگر کسی غیر از خدا در روی زمین عبادت نمی‌شود. وقتی با عذاب انقراض، شرک ریشه‌کن شود، دیگر کسی جز مؤمنان باقی نمی‌ماند. آن وقت است که دین هر چه باشد، برای خدا خالص می‌شود.

ماهیت انتقام الهی چیست؟

«انتقام»، به معنای عقوبت است؛ لیکن نه هر عقوبتی؛ بلکه عقوبت مخصوص. انتقام را انکار شئی دانسته‌اند؛ خواه با زبان و خواه با عقوبت (مفردات، ص ۸۲۲).